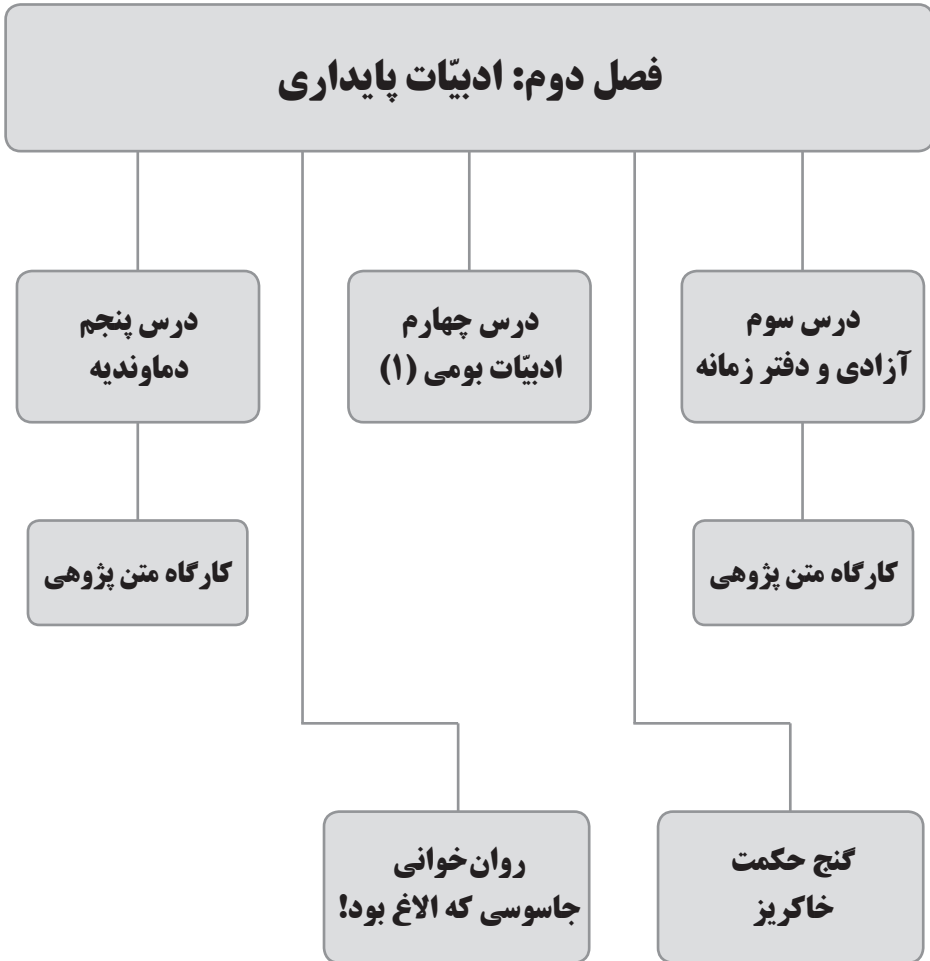


فصل دوم: ادبیات پایداری



درس سوم

نمایه درس

عنوان: آزادی دفتر زمانه

قالب شعر: غزل

درون مایه: وطن پرستی، دفاع از وطن، مبارزه با استبداد، ارزش نهادن به اندیشمندان، قناعت و بی توجهی به تعلقات دنیایی

قلمرو فکری

- ۱- درک و دریافت متن درس
- ۲- دریافت مفاهیم مشترک در ابیات فرامتنی

قلمرو ادبی

- ۱- غزل اجتماعی
- ۲- بررسی کاربرد آرایه های ادبی (مجاز، تلمیح و استعاره)

قلمرو زبانی

- ۱- معادل معنایی واژه (ترادف، هم ریشگی)
- ۲- بررسی نقش اجزای جمله
- ۳- بررسی انواع حذف

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با ادبیات پایداری و شاعران آزادی‌خواه؛ فرخی یزدی و عارف قزوینی (علم)
- ۲ آشنایی با شعر پایداری و مفاهیم آن (علم)
- ۳ درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۴ تقویت باورهای ترغیب به عدالت، آزادی، پایداری و مبارزه در راه حق (ایمان و اخلاق)
- ۵ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۶ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس مانند قناعت، دوری از وابستگی‌های مادی ... (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش بارش فکری، روش تدریس کارایی گروه، روش تدریس بحث گروهی، روش تدریس پرسش و پاسخ ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار فرخی یزدی و عارف قزوینی، نوار صوتی خوانش متن، تهیه عکس، فیلم و اسلایدهای مرتبط با موضوع دفاع از میهن (فیلم‌های داخلی یا برون‌مرزی)، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ انعکاس ریشه‌های تمدن ایرانی در شعر عارف قزوینی. مسعود دلاویز. (۱۳۹۵). فصلنامه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. دوره ۷. شماره ۲۴.
- ۲ انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه. ناصر نیکوبخت؛ غلامعلی زارع. (۱۳۸۶).
- نشریه پژوهش‌های ادبی. دوره ۴. شماره ۱۵.
- ۳ ایدئولوژی نهضت مشروطه. فریدون آدمیت. (۱۳۶۴). جلد اول. کانون کتاب ایران. سوئد: کانون کتاب ایران.
- ۴ بازتاب قرارداد ۱۹۱۹ میلادی در مطبوعات و آثار اهل قلم: در ارتباط با آن (میرزاده عشقی و فرخی یزدی). حسین مسرت. (۱۳۸۴). مجله کتاب ماه ادبیات. شماره ۹۶.

- ۵ بخش هنر و اندیشه: عاشقی‌های یک شاعر لب‌دوخته. محمد علی شکاری یکتا. (۱۳۷۹). مجله گزارش. شماره ۱۱۲.
- ۶ بررسی تطبیقی جلوه‌های پایداری در شعر ابوالقاسم عارف قزوینی و معروف رصافی. (۱۳۹۴). فصلنامه ادب‌نامه تطبیقی. دوره ۲. شماره ۱.
- ۷ بررسی سبکی غزلیات اجتماعی عارف قزوینی و مقایسه با شاعران هم‌دوره (لایه ایدئولوژی). سودابه یوسفیان و دیگران. (۱۳۹۳). فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. سال هشتم. شماره دوم.
- ۸ بررسی صور خیال در غزلیات فرخی به عنوان ویژگی سبک خاص او. محمد جواد عرفانی بیضایی. (۱۳۸۳). مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. شماره ۹.
- ۹ تاریخ سیاسی معاصر و تأثیر آن در تحول ادبی عصر فرخی. غلامرضا رحمدل. مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. (۱۳۸۳). شماره ۹.
- ۱۰ تحلیل و مقایسه مضامین برجسته شعر فرخی یزدی و عارف قزوینی. یدالله بهمنی مطلق و دیگران. (۱۳۹۱). نشریه ادبیات معاصر. دوره ۲. شماره ۲.
- ۱۱ تحلیل گفتمان تصانیف عارف قزوینی در دوران مشروطیت، براساس روش شناسی فوکو. مریم دولتی‌فرد و دیگران. (۱۳۹۶). نشریه جامعه‌پژوهی فرهنگی. شماره ۴. شماره پیاپی ۲۶.
- ۱۲ جامعه‌شناسی در شعر عارف قزوینی. محمد علی محمودی و دیگران. (۱۳۸۹). نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای.
- ۱۳ چهار شاعر آزادی. (شعر معاصر ایران). محمد علی سپانلو. (۱۳۶۹). تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۴ حبسیه‌های فرخی یزدی و مسعود سعد سلمان از دید تطبیقی. منصوره شریف‌زاده. (۱۳۸۲). مجله فرهنگ. شماره‌های ۴۶-۴۷.
- ۱۵ دو کتاب تازه درباره فرخی. حسین مسرت. (۱۳۸۴). مجله کتاب ماه ادبیات. شماره ۹۶.
- ۱۶ فرخی و اساطیر شاهنامه. شهره انصاری. (۱۳۸۳). مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. (۱۳۸۳). شماره ۹.
- ۱۷ فرخی یزدی سرانجام یک رؤیای سیاسی. رضا آذری شهررضایی. (۱۳۷۹). مجله گفت‌وگو. شماره ۳۰.
- ۱۸ مجموعه اشعار. ابوالقاسم عارف قزوینی. (۱۳۹۰). محمد علی سپانلو و مهدی اخوت. چاپ سوم. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۹ مقایسه ناسیونالیسم در اشعار ملی عارف قزوینی (شاعر ملی ایران) و ابراهیم طوقان (شاعر ملی فلسطین). عنوان عربی: دراسة القومية فی أشعار عارف قزوینی و ابراهیم طوقان الشعراء القوميين الإيراني و الفلسطینی، مهدی ممتحن؛ فروغ الهی. (۱۳۸۸). نشریه مطالعات ادبیات تطبیقی دوره ۳. شماره ۱۰.

۲۰ نامه‌های عارف قزوینی. مهدی به خیال. (۱۳۹۶). تهران: انتشارات هرمس.

۲۱ مؤلفه‌های هویت ملی در دیوان عارف قزوینی. محمدرضا علم؛ محمد علی جودکی. (۱۳۸۸). دوره

۱۰. شماره ۳.

تحلیل متن درسی

آزادی

ناله مرغ اسیر^۱ این همه بهر وطن است
مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است^۲
همت از باد سحر می‌طلبم گر ببرد
خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است^۳
فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش
بنمایید که هرکس نکند مثل من است^۴

۱- نقل از دیوان، ۱۳۰۳، چاپ برلین: ۱۷۶. غزل چنان که از متن آن مفهوم می‌گردد گویا در نتیجه تأثیر مداخله‌های حق‌شکن اجانب و فرقه‌بازی و دسته‌سازی هم‌وطنان سروده شده است. (دیوان، ۱۳۰۳: ۱۷۶)

۲- قلمرو زبانی: مسلک: روش

قلمرو ادبی: ناله: استعاره از شعر شاعر/ مرغ اسیر: استعاره از خود شاعر/ مرغ، قفس، اسیر: مراعات‌نظیر/ مصراع دوم: تشبیه؛ مسلک مرغ گرفتار قفس مانند مسلک من است.

قلمرو فکری: ناله مرغ گرفتار در قفس (این شعر که در زندان سروده‌ام) همه برای وطن است. روش نالیدن پرندۀ گرفتار در قفس به‌مانند ناله من شاعر زندانی است.

۳- قلمرو زبانی: همت: اراده؛ در بیت یاری و کمک معنی می‌دهد.

همت: بلند نظری، وسعت‌نظر

صائب	هر که این بادیه را طی نکند حاتم نیست	همت آن است کز آوازه احسان گذرد
خاقانی	من دور ماندم از در همت برای نان	آدم برای گندمی از روضه دور ماند

همت: اراده، قصد، عزم

وحشی	مور تواند که سلیمان شود	همت اگر سلسله‌جنبان شود
سنایی	جون پیمبر نه‌ای، ز امت باش	مرد همت، نه مرد تهمت باش

به طرف: کناره/ رفیقی که به طرف چمن است: دوستان آزاد من، آزادگان

قلمرو ادبی: باد سحر: تشخیص، نماد خبررسانی و بیک

قلمرو فکری: از باد سحر یاری می‌خواهم تا خبر من گرفتار را به دوستان آزادم برساند و آنها را از حال من آگاه سازد.

مفهوم: من با شعرم در حقیقت مردم را از حال شاعرانی آگاه می‌سازم که به‌خاطر سرودن از آزادی گرفتار شده‌اند.

۴- قلمرو فکری: ای هم‌وطنان، برای آزادی خود و وطن خود فکری بکنید که اگر چاره‌ای نیندیشید، دیگران نیز مانند من به‌خاطر وطن، گرفتار خواهند شد.

بازگردانی: ای هم‌وطنان، در راه آزادی خویش فکری کنید چرا که هرکس [فکری] نکند، مثل من [گرفتار] است.

خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد
 ۵ جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن
 زاشک ویران گُش آن خانه که بیت الحزن است^۱
 پدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است^۲
 ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است^۳

آگاهی‌های فرامتنی

«ابوالقاسم عارف قزوینی (۱۳۰۰-۱۳۵۳ ه. ق.) شاعر و تصنیف‌ساز معروف مشروطه است. عارف از شانزده سالگی به شعر روی آورد. صدایی خوش داشت و به همین دلیل مورد توجه مظفرالدین شاه قرار گرفت. با زمزمه مشروطه به جرگه آزادی‌خواهان پیوست و شعر و موسیقی را به خدمت انقلاب درآورد. ترانه‌های میهنی او قابل توجه است. شعر آزادی در قالب غزل، نمونه‌ای از اشعار وطنی اوست که به سلطه بیگانگان و

۱- قلمرو زبانی : مرجع ضمیر «او» خانه است. / مرجع ضمیر متصل «ش» در «گش» «آن=خانه» است و نقش آن مفعول. آن را از اشک ویران کن. / اجانب : ح اجنبی، بیگانگان / از دست : به دست، به وسیله و کمک / بیت الحزن : خانه غم و اندوه، ماتمکنده

صائب	به تخت مصرم اما جای در بیت الحزن دارم	نشاط غربت از دل کی برد حب وطن بیرون
عرفی شیرازی	هر کجا بوی گلی باد رساند چمن است	بیر کنعان چمنی گوشه بیت الحزن است

قلمرو ادبی : خانه : استعاره از وطن

قلمرو فکری : وطن اگر به دست بیگانگان آباد شود، آن را باید با اشک ویران کرد (باید به حال آن وطن گریه کرد و تأسف خورد) که آن وطن، دیگر ماتمکنده است و نه وطنی شاد و آباد.

۲- قلمرو زبانی : جامه : لباس / پدَر : باره کن، فعل امر از مصدر دریدن / ننگ : رسوایی، بدنامی / کم : کمتر، کم ارزش تر
 قلمرو ادبی : غرقه به خون شدن : کنایه از کشته و شهید شدن

قلمرو فکری : آن لباسی که بر تن داریم اگر در راه وطن غرقه به خون نگردد، باید آن را باره کرد و دور انداخت زیرا که آن، لباس رسوایی است و بی ارزش تر از کفن است. (جانی که در راه وطن شهید نشود، نباید زندگی داشته باشد.) ارتباط معنایی با ابیات زیر از عارف قزوینی :

ایران زخوش نشان شده آباد زنده باد	آنان که در راه وطن از جان گذشته‌اند
به حرف یاوه و جان دادن زبانی نیست	وطن پرست دهد جان خود به راه وطن
این تمنا کسی از ملت بی خون نکند	کینست آزادی سیراب ز خون باید، لبک

۳- قلمرو زبانی : مُلک : سرزمین، کشور / آن کس : اشاره به محمدعلی شاه قاجار دارد. / اهرمن : اهریمن، شیطان

قلمرو ادبی : مصراع اول کنایه از به قدرت و پادشاهی رساندن / سلیمان و اهریمن : تضاد / سلیمان نماد پادشاهی و عدالت‌گستری و اهریمن نماد فساد و بدی. با توجه به دور قرینه «سلیمان» و «اهرمین»، بیت تلمیح به ماجرای حضرت سلیمان دارد. راز فرمانروایی و قدرت وی در انگشتی وی بود که می‌گویند اسماء پروردگار بر آن حک شده بود و چون اهریمن به تفرندی آن را به دست آورد، به جای سلیمان بر تخت نشست و سلیمان آواره شد.

قلمرو فکری : آن کسی را که در این کشور به پادشاهی رساندیم و او را چون سلیمان عادل می‌دانستیم، اکنون ملت ایران یقین حاصل کرده‌اند که وی (محمدعلی شاه) اهریمن است که به جای سلیمان بر تخت نشست است. (این تخت فرمانروایی و پادشاهی ایران، جای فردی چون حضرت سلیمان است نه جای اهریمن.)

همیشه مالک این مُلک ملت است که داد	سند به دست فریدون، قباله به دست قباد	عارف قزوینی
اهرین استبداد آزادی ما را کینست	نه صبر نه سکون جایز، نه حوصله باید کرد	فرخی یزدی

در اشعار دوره مشروطه اهریمن مفهوم استبداد را نیز در خود دارد :

بیدادگری محمدعلی شاه به خصوص در بیت آخر اشاره دارد.» (نقل از ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۸۲).

دوره قاجار، آغاز پیدایش جریان‌های اصلاح‌طلب، نوگرا و اندیشه‌های مدرن ایرانی است که جدا از دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی غرب قابل بررسی نیست. بعد از انقلاب مشروطه شعر در خدمت مضامین اجتماعی و سیاسی قرار گرفت و اندیشه‌های نوین اجتماعی و سیاسی همراه با رخداد‌های عصر مطرح شد. شعر شاعران این دوره، بازتاب باورها و نگرش‌های آنان درباره تحولات اجتماعی عصر است.

غزلیات عارف قزوینی ابتدا با مضامین عاشقانه و تغزلی همراه بود؛ بعد از ظهور انقلاب مشروطه، مانند سایر شاعران هم‌عصر وی غزل را در خدمت مضامین اجتماعی (آزادی، مسئله زنان، وطن‌دوستی، آموزش و فرهنگ و موضوعاتی از این نوع) قرار داد. باستان‌گرایی و شناساندن ارزش‌ها و تاریخ پیروزی‌ها و شکست‌ها دغدغه اصلی شعر دوره مشروطیت است و عارف نیز در این بخش، فرهنگ و تمدن ایرانی را بسیار پررنگ نشان داده و در جهت حفظ هویت تاریخی ایرانی اهتمام ورزیده است.

آزادی‌خواهی با ویژگی‌ها و اهداف تقریباً مشترک جزو مؤلفه‌های بارز همه گروه‌های اجتماعی عصر مشروطه بود. عارف نیز از این امر مستثنی نیست. او در غزل‌هایش مردم را به ایستادگی و پایداری در برابر ظلم و استبداد داخلی تشویق می‌کند و برای رسیدن به این هدف والا، آنها را به اتحاد و همبستگی فرامی‌خواند و تأکید دارد که باید در این راه از جان هم گذشت.

تا که استقلال ما عارف نگردد پایمال	پافشاری این‌چنین از مردم ایران بجاست	(دیوان: ۸۲)
سخت‌ها سست شود در گه همدستی ما	همه همدست اگر دست به کاری بزیم	(دیوان: ۶۲)

این شاعر آزادی‌خواه، با انتقاد تند از واقعیت‌های اجتماع جو خفقان و استبداد حاکم بر جامعه عصر، مبارزه با بیگانگان و حتی انتقاد از مردم غافل را با شعرهایش انعکاس داد.

دست خودی پای اجنبی ز میان برد	مملکت اردشیر و کشور شاپور	(دیوان: ۱۱۰)
توراست پنبه غفلت به گوش من والکن	به گوش کر سخن از قول لال نتوان کرد	(دیوان: ۲۰۹)

مهم‌ترین مؤلفه‌های ادبیات پایداری مورد استفاده در اشعار عارف قزوینی عبارت‌اند از: دفاع از وطن، استعمارستیزی، دعوت به اتحاد و پرهیز از تفرقه، شکایت از ستم حکمرانان، دعوت به بیداری امت اسلامی و دیگر موضوع‌های سیاسی - اجتماعی.

دفتر زمانه

هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم
در پیشگاه اهل خرد نیست محترم
با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است
انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی
آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت^۱
هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت^۲
هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت^۳
مارا فراغتی است که جمشید جم نداشت^۴
چون فرخی موافق ثابت قدم نداشت^۵

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو ادبی: غزل اجتماعی

تحولات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی در دوره قاجار و ظهور انقلاب مشروطه در کارکرد شعر و نثر این دوره نیز تأثیرگذار بود. ادبیاتی که در خدمت دربار و عوامل حکومتی بود تغییر جهت داد و از دید

۱- قلمرو ادبی: کم و بیش: مجازاً وابستگی‌ها؛ نیازهای مادی/ مصراع دوم برای تأکید مصراع اول است با بهره‌گرفتن از آرایه طرد و عکس. قلمرو فکری: هرگز غم و غصه کم و زیادی مال و مقام این دنیا را نداشتیم. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

ناصر خسرو	کم امید بیشی و تا کی غم کمی؟	کم بیش دهر پیر نخواهد شد ای پسر
نشاط اصفهانی	هم ز بیشم بیش و هم کمتر ز کم	هم زشادی فارغم کن هم ز غم

مفهوم: آزادی و وارستگی از وابستگی‌ها و تعلقات مادی و دنیایی

۲- قلمرو زبانی: فتد: افتد = می‌افتد (مصراع اخباری)

قلمرو ادبی: دفتر زمانه: اضافه تشبیهی/ از قلم افتادن/ کنایه از فراموش شدن/ مراعات نظیر: دفتر، قلم، صاحب قلم/ مجاز از اندیشه/ صاحب قلم: به کنایه اندیشمند، ادیب و نویسنده

قلمرو فکری: هر ملتی که اندیشمند نداشته باشد در طول تاریخ و روزگار فراموش می‌شود.

۳- قلمرو زبانی: اهل خرد: خردمندان/ فکر جامعه: منظور آرای اکثریت جامعه و انتخابات است.

قلمرو ادبی: پیشگاه: مجاز از دیدگاه و نظر/ جامعه: مجازاً مردم جامعه

قلمرو فکری: هر کسی که به رأی اکثریت جامعه احترام نگذارد و خرد جمعی را نپذیرد، در دیدگاه خردمندان، شخص محترمی نیست.

۴- قلمرو زبانی: ما را: حرف اضافه (برای ما)/ فراغت: آسایش

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «ج» و «م»// بیت لَف و نثر مرتب دارد: لَف اول: جیب/ لَف دوم: جام/ نثر اول: مال/ نثر دوم: می/ جمشید جم: تلمیح به داستان جمشید پادشاه پشدادی

قلمرو فکری: با اینکه از امکانات زندگی بهره‌ای ندارم، اما به سبب وارستگی، به چنان آسایشی رسیده‌ام که حتی پادشاهی چون جمشید نداشت.

(جمشید به چنان قدرت و شوکتی دست یافته بود که می‌گویند بهشت روی زمین را برای قوم آریایی رقم زده بود که بعدها به بهشت گمشده معروف گشت.)

بیت بر آرامش و آسودگی خاطر و وارستگی تأکید دارد.

۵- قلمرو زبانی: انصاف و عدل: رابطه معنایی ترادف/ موافق: همراه/ ثابت قدم: استوار

قلمرو ادبی: فرخی: تخلص شاعر/ عدل و انصاف موافق دانست: تشخیص و استعاره

قلمرو فکری: عدل و انصاف (دادگستری) بیروان زیادی دارد (بسیاری دم از عدل و انصاف می‌زنند)، اما مانند فرخی موافق ثابت قدم و استواری ندارد.

مضمون و محتوا، روندی جدیدی به خود گرفت. شعر دورهٔ مشروطه از نظر اجتماعی بسیار پرمایه است. گسترش قالب غزل از دورهٔ مشروطه به بعد با ورود مضامین سیاسی و اجتماعی کاملاً شکل متفاوتی با غزل سنتی پیدا کرد. ذهن مخاطب بعد از سال‌ها کم‌کم از محتوای غزل‌های سنتی فاصله گرفت و عرصه برای طرح درون‌مایه‌هایی چون آزادی، قانون، حقوق زنان، عدالت، استبداد، انتقاد، میهن‌پرستی و... بازتر شد. به غزل‌هایی که با این مضامین در قلمرو آثار ادبی سروده شدند، غزل‌های اجتماعی گفته می‌شود.

آگاهی‌های فرامتنی

«میرزا محمد، متخلص به فرخی یزدی، در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۲۶۷ شمسی) در یزد متولد شد. در اوان جوانی در شمار آزادی‌خواهان یزد درآمد و هنوز بیست‌ودو سال بیش نداشت که به جرم سرودن مسمطی در نکوهش ظلم و بیداد حاکم یزد - ضیغم الدولة قشقایی - دستگیر شد و دهانش را با سوزن و نخ دوختند و به زندانش افکندند. در زندان نیز مسمط انتقادی دیگری سرود و سرانجام حدود دو ماه بعد از زندان گریخت و به تهران آمد. در سال ۱۳۲۸ قمری (۱۲۸۸ شمسی) اشعار داغ و آتشین او در مجلات تهران چاپ می‌شد و مورد استقبال آزادی‌خواهان قرار می‌گرفت. فرخی در شهریور ۱۳۱۸ شمسی در زندان به طرز مروزی کشته شد. شعر فرخی یزدی سرشار از مضامین اجتماعی، آزادی‌خواهی، وطن‌دوستی و ستیز با عوامل استعمارگر و بیگانه است.» (ادبیات فارسی، متون نظم و نثر ۲، دورهٔ پیش‌دانشگاهی، علوم انسانی)

کنج حکمت

خاکریز

در لحظات اول عملیات که خطوط دشمن شکسته شد، پشت سر نیروهای ما ارتفاعات موسوم به «کله قندی»^۱ بود که دشمن با استقرار سلاح‌های زیادی، قلّه را در دست داشت. شهید ساجدی^۲ با توجه به اینکه نسبت به همهٔ مسائل آگاهی داشت، روحیهٔ خود را نباخته، احداث یک خاکریز دو جداره را تنها راه حل می‌دانست. با توجه به امکانات محدود مهندسی و دید و تسلط دشمن، قبول و اجرای این طرح

۱- ارتفاع کله قندی در شمال دشت استان ایلام قرار دارد که همواره بر سر آن از سوی عراق مورد تراع بوده است. در اواخر شهریور سال ۱۳۵۹ با وجود مقاومت رزمندگان، نیروهای عراقی کله قندیِ مهران را محاصره کردند و در عملیات والفجر ۳، آزاد گردید. نشانه‌هایی از جنگ، هنوز در سنگرها و شیارهای کله قندی قابل مشاهده است.

۲- شهید ساجدی: شهید «حاج هاشم ساجدی» در تاریخ ۴ تیر ۱۳۲۶ در خانواده‌ای مذهبی در کلاته دامغان چشم به جهان گشود. وی سرانجام در ۵ آبان ۱۳۶۳ و در حالی که این شهید بزرگوار برای بازید از فعالیت‌های اینارگران جهاد سازندگی در مناطق جنگی، در حال تردد در جاده‌های ناامن جبهه‌های غرب بود، در پی کمین ضدانقلابیون و هم‌سنگران صدام جنایتکار، شربت شهادت نوشید.

خیلی سخت بود. به ویژه که لازم بود در فاصلهٔ زمانی شب تا سپیده‌دم اجرا و احداث می‌گردید ولی ایشان به اجرای این طرح ایمان داشت و با قاطعیت می‌گفت: «خاکریز را صبح تحویل می‌دهیم.»

عملیات احداث خاکریز شروع شد. آن شب برادران جهاد و در رأس آنها شهید ساجدی آرام و قرار نداشتند. در اولین دقایق صبح، احداث این خاکریز هشت، نه کیلومتری به پایان می‌رسید و خاکریزی که با کمک دو نیروی مهندسی شروع شده بود، تقریباً در وسط به هم رسیدند و اتمام خاکریز روحیهٔ عجیبی در بین برادران جهادگر و رزمنده ایجاد کرد اما این کار شهید ساجدی را راضی نمی‌کرد. او پیش‌بینی می‌کرد که با توجه به تسلط دشمن بر ارتفاعات روبه‌رو و ارتفاعات پشت، امکان زیر آتش گرفتن بچه‌ها می‌رفت؛ به همین دلیل، مرحلهٔ دوم کار را شروع کرد. خاکریزی به طول چند کیلومتر در پشت خاکریز اول که از آن به عنوان خاکریز دو جداره یاد می‌شود، احداث نمود.

آن روز با تدبیر حساب شدهٔ شهید ساجدی، رزمندگان توانستند در برابر نیروهای دشمن مقاومت کرده و به پیروزی برسند.

روایت سنگسازان ۲، عیسی سلمانی لطف آبادی

درس چهارم

درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

درس‌های آزاد، ایستگاه اندیشیدن و درنگ کردن و آفریدن هستند. درس آزاد، فرصتی است تا دانش‌آموز و معلم به یاری هم به فراخور ذوق و علاقه، از دل‌بستگی‌های فرهنگ بومی و نیازها و بایسته‌هایی که در دیگر درس‌ها به چشم نیامده‌اند، موضوعاتی را بازگو نمایند و مبتنی بر ساختار درس‌ها بنویسند. به بیان دیگر، درس آزاد، فرصتی است تا دانش‌آموز و معلم در تألیف کتاب، مشارکت داشته باشند و هر یک خود را در شکل‌گیری کتاب، سهم و نقشمند ببینند و کتاب را از آن خود بدانند؛ به گونه‌ای که دانش‌آموزان پس از تألیف درس آزاد، بتوانند نام خود را در ردیف نام پدیدآورندگان کتاب، ثبت کنند. بر پایه آنچه گفته شد، اهداف درس آزاد را می‌توان بدین گونه برشمرد:

- ۱ تشخیص کاستی‌های احتمالی کتاب و اقدام به تولید محتوای متناسب با فرهنگ بومی؛
- ۲ پرورش توانایی تولید ماده‌ی درسی در دانش‌آموزان با نظارت و هدایت آموزنگان؛
- ۳ پاسخ به نیازهای معلمان، دانش‌آموزان و اولیا؛
- ۴ بهره‌گیری از مشارکت همکاران در تألیف کتاب؛
- ۵ بهره‌گیری از تعامل دانش‌آموز و خانواده در سازماندهی و تألیف کتاب؛
- ۶ آشنایی با برخی از نمودهای فرهنگی و جلوه‌های آداب و رسوم و سنت‌های بومی یا منطقه‌ای؛
- ۷ شناخت بیشتر شخصیت‌های علمی و فرهنگی محل زندگی؛
- ۸ توجه عمیق‌تر به لهجه، گویش و نشانه‌های زبان محلی؛
- ۹ پرورش توانایی تفکر و نقد و تحلیل نسبت به مباحث فرهنگی؛
- ۱۰ ایجاد علاقه نسبت به فرهنگ محلی و آثار ادبی و زبانی منطقه‌ای؛
- ۱۱ تقویت خودباوری و خویش‌شناسی و اعتماد به نفس؛
- ۱۲ پرورش روحیه جست‌وجوگری در محیط فرهنگی زندگی.

روش‌های تولید

- برای نوشتن درس آزاد، یکی از روش‌های زیر پیشنهاد می‌شود:
- هر دانش‌آموز به صورت مستقل و فردی برای تولید درس آزاد اقدام نماید.
 - دانش‌آموزان به صورت گروهی و با مشارکت تمام افراد گروه (تقسیم‌بندی دانش‌آموزان کلاس به چند گروه) برای تولید درس آزاد اقدام نمایند.
 - تولید درس در کلاس (مجموعه نظرهای کلاس با راهنمایی و رهبری معلم کلاس) در تولید درس آزاد، می‌توان از توانمندی دانش‌آموزان در نگارش و بندنویسی بهره برد. برای نمونه، موضوع نوشته: «محل زندگی»، موضوعی بسیار کلی است و باید به موضوعات کوچک‌تر محدود شود؛ مثلاً وضعیت جغرافیایی محل، آداب و رسوم، زبان منطقه و غذاهای خاص آن منطقه، چهار موضوع کوچک‌تری هستند که در مورد هر یک می‌توان یک بند نوشت.
 - لازم است معلم به دانش‌آموزان کمک کند تا چهارچوب متن خود را مشخص نمایند، سپس اقدام به نوشتن کنند. به عنوان نمونه، چهارچوب نوشته، می‌تواند شامل سه بند باشد که بند اول وضعیت جغرافیایی محل را توضیح دهد؛ بند دوم زبان و بند سوم آداب و رسوم منطقه را بیان کند.
 - در تدوین متن، می‌توان از روش‌های قضاوت عملکرد و بارش مغزی بهره برد. در این قسمت، موضوعاتی مناسب با عنوان و محتوای دو فصل در حوزه فرهنگ و زبان و آداب محلی پیشنهاد می‌شود.
 - در طراحی فعالیت‌ها، از دید ساختاری به عناصر مبتنی بر نگرش شبکه‌ای کتاب توجه شود. نقش معلم در درس آزاد به عنوان ناظر و راهنما تعریف می‌شود و دانش‌آموز، تولیدکننده و تدوین‌گر متن درس است.
 - نکته مهم:** پیشنهاد می‌شود در هر استان متون تولیدشده در این فصل، گردآوری و جمع‌بندی شود. نوشته به گونه‌ای باشد که ویژگی‌های آن استان را به خواننده معرفی کند. این مطالب به گروه زبان و ادب فارسی منطقه، استان یا دفتر تألیف کتاب‌های درسی ارسال شود تا پس از بررسی آنها کتابی با عنوان دایرةالمعارف فرهنگی استان‌شناسی (در سطح دانش‌آموزی) تولید شود.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

درس پنجم

نمایه درس

عنوان: دماوندیه

قالب: قصیده

درون‌مایه: طرح مسائل سیاسی، دعوت به قیام و پایداری
در برابر بیدادگری

قلمرو معنایی

۱- درک و دریافت پیام شعر
۲- درک مفهوم شعر و ارتباط معنایی آن با متن

قلمرو ادبی

بررسی قالب شعر و آرایه‌های ادبی (حسن تعلیل استعاره، نماد، تشبیه و...)

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه‌ها
۲- تمرین و بررسی ترکیب‌های اضافی و وصفی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات پایداری و نمونه آثار مرتبط با آن (دماوندیه بهار) (علم)
- ۲ ایجاد نگرش مثبت به مفهوم پایداری و لزوم مبارزه در برابر دشمن (اخلاق)
- ۳ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۴ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل شعر و نکته‌های کلیدی متن (تفکر)
- ۵ توانایی کاربرد آموزه‌های سه قلمرو (عمل)
- ۶ توانایی پاسخ به پرسش‌های کارگاه متن‌پژوهی (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش‌های تدریس قضاوت عملکرد، کارایی گروه، روش بحث گروهی، پرسش و پاسخ و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، دیوان اشعار محمدتقی بهار، نوار صوتی، عکس، فیلم‌های مرتبط با ادبیات پایداری، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ ادبیات نوین ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. یعقوب آژند. (۱۳۶۳). تهران: امیرکبیر.
- ۲ ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. محمدرضا شفیعی کدکنی. (۱۳۸۷). چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
- ۳ از صبا تا نیما. یحیی آرین پور. (۱۳۵۱). (دو جلد). چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۴ بررسی صورخیال در شعر معاصر؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. رضا افضلی. (۱۳۷۱). مشهد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی.
- ۵ بهار. محمد علی سپانلو. (۱۳۷۴). تهران: طرح نو.
- ۶ بهار و سنت‌گرایی و نوآوری. مهرداد بهار. (۱۳۷۰). خاوران (ماهنامه) شماره ۶-۵ فروردین و اردیبهشت.

- ۷ تاریخ احزاب سیاسی. محمد تقی بهار. (۱۳۵۷). چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
- ۸ تحلیل گفتمانی قصیدهٔ دماوندیهٔ دوم «بهار» با تکیه بر واژگان متقابل، قطب‌بندی‌ها، پیش‌فرض‌ها و دلالت‌های ضمنی. حسین خسروی؛ احمد رحیم‌خانی سامانی. (۱۳۹۳). نشریهٔ بهارستان سخن. دورهٔ ۱۱. شمارهٔ ۲۷.
- ۹ تحلیل ساختار دماوندیهٔ ملک‌الشعراى بهار با تکیه بر کارکرد نمادین زبان. (۱۳۹۵). معصومه وفایی‌نیا و حسن علی کوثری. کنگرهٔ بین‌المللی زبان و ادبیات. مرجع دانش (ناشر تخصصی کنفرانس‌های کشور).
- ۱۰ تطبیق سبک‌شناسانه و بلاغی اقتفای یرتو در قصاید «یر او» و «دیار آشنا» از قصاید «دماوندیه» و «سپیدرود» ملک‌الشعراى بهار. هادی یوسفی؛ عباس حسینی. (۱۳۹۴). فصلنامهٔ پژوهش‌های ادبی و بلاغی دورهٔ ۳. شماره ۴. پیاپی ۱۲.
- ۱۱ دیوان اشعار. محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا). به اهتمام چهارزاد بهار. (۱۳۸۰). دو جلدی. ویرایش دوم. تهران: انتشارات توس.
- ۱۲ سبک‌شناسی. محمدتقی بهار. (۱۳۶۹). دورهٔ سه جلدی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳ سبک‌شناسی لایه‌ای اشعار یرتو کرمانشاهی (لایه‌های آوایی و بلاغی و ایدئولوژیک) فریبا همتی؛ میرجلال‌الدین کزازی و دیگران. (۱۳۹۶). فصلنامهٔ تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). سال دهم. شمارهٔ چهارم. شمارهٔ پیاپی ۳۸.
- ۱۴ شرح و احوال بهار به قلم او در مقدمهٔ بهار بر تاریخ تطوّر شعر فارسی. به کوشش تقی پیش. (۱۳۳۴). مشهد.
- ۱۵ شعر بهار. محمد شفیعی کدکنی. (۱۳۷۴). مجلهٔ آینده. سال دهم. شمارهٔ ۱۰ و ۱۱.
- ۱۶ صور خیال در شعر فارسی. محمد رضا شفیعی کدکنی. (۱۳۶۶). چاپ سوم. تهران: آگاه.
- ۱۷ نقد و زیبایی‌شناسی اصالت در شعر بهار. محسن ذوالفقاری. (۱۳۹۳). فصلنامهٔ زیبایی‌شناسی ادبی. دورهٔ ۵. شمارهٔ ۱۹.

دماوندیه^۱

۱ ای دیو سپید^۲ پای دریند
 ای گنبد گیتی ای دماوند^۳
 از سیم به سر یکی کُله خُود
 ز آهن به میان یکی کمریند^۴
 تا چشم بشر نبیندت روی
 بنهفته به ابر، چهر دلبنده^۵
 تا وارهی از دم ستوران
 وین مردم نحس دیو مانند

۱- دماوند در لغت به معنی بخار معلق است. دم (مه، بخار) + آوند (آویزان، معلق).

۲- دیو سپید در این بیت با نگاه مثبت با رنگ سفیدی که به او نور و تقدس می‌دهد، با دماوند یکی دانسته شده است ولی در بیت چهارم، شاعر صفت نامبارکی نحس بودن را با نگاه کلی به دیو نسبت داده است که قابل تأمل است.

کشتن دیو سپید نام یک خان از هفت‌خانانی است که رستم پشت‌سر گذاشته بود. هفت خان رستم به ترتیب عبارت‌اند از:

خان اول: کشتن رخس شمیری؛ خان دوم: بیابان بی‌آب و علف؛ خان سوم: جنگ با اژدها؛ خان چهارم: کشتن زن جادو؛ خان پنجم: جنگ با اولاد دیو و گرفتار کردن او؛ خان ششم: جنگ با ارژنگ دیو و خان هفتم: جنگ با دیو سپید. (املائی خان/ خوان در «هفت خان / هفت خوان، طبق کتاب «فرهنگ املائی خط فارسی» فرهنگستان به هر دو صورت درست است. البته از آنجا که «خان / خوان» به معنای «منزل و مرحله» است، با «خان» (= خانه، منزل) مناسبت بیشتری دارد؛ گو اینکه در درس سیزدهم (خوان هشتم) مطابق با رسم الخط شاعر در نام‌گذاری شعر خود، املائی «خوان» حفظ شده است.)

۳- قلمرو زبانی: دیو (= اهریمن، شیطان) منادا است و نیز گنبد گیتی و دماوند/ ای: حرف ندا/ دیو سپید و پای دریند: دو ترکیب وصفی/ فعل هر دو مصراع به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی: تشخیص: خطاب «ای» به دیو و گنبد گیتی/ پای دریند: کنایه از زندانی، گرفتار/ دیو سپید و گنبد گیتی: استعاره از کوه دماوند/ بیت تلمیح به هفت خان رستم دارد. / اغراق: در ارتفاع و بلند شمردن کوه دماوند
 قلمرو فکری: ای دماوند، ای بلندترین بام گنبدی شکل جهان، ای کوه سپیدپوش که همچون دیو سپیدی تو را اسیر و دریند کرده‌اند. شاعر از بیت یکم تا پنجم به ارتفاع کوه دماوند و برف نشسته بر قلّه آن اشاره می‌کند.

۴- قلمرو زبانی: سیم: نقره/ کُله خود: کلاه خود، کلاه جنگی/ میان: کمر کش

قلمرو ادبی: سیم: استعاره از برف روی کوه/ کمریند آهنی: استعاره از صخره‌های تیره‌رنگ میان کوه/ مراعات نظیر: سیم و آهن، سر و کله خود، سر و میان (کمر)، میان و کمریند، کله خود و کمریند/ میان: ابهام دارد: ۱- کمر ۲- میان کوه
 قلمرو فکری: کلاه خودی از برف سپیدرنگ نفره‌ای بر سر گذاشته‌ای و صخره‌های دامنه کوه تو مانند کمریندی آهنی است که به کمر بسته‌ای. مفهوم: شاعر قصد دارد دماوند را به شکل مبارزی محکم و مجهز نشان دهد.

۵- قلمرو زبانی: تا: حرف ربط/ «ت» در نیندت: مضاف‌الیه برای «روی» است و جهش ضمیر دارد. روی تو/ دل‌بند: زیبا، دلریا

قلمرو ادبی: حسن تعلیل: شاعر علت ارتفاع کوه دماوند را ناراضی بودنش از مردم می‌داند. / مراعات نظیر: چشم، روی، چهر

قلمرو فکری: برای اینکه مردم چهره زیبای تو را نبینند با ابر چهره زیبای خود را پوشانده‌ای.

۵ با شیر سپهر، بسته پیمان
چون گشت زمین ز جور گردون
بناخت ز خشم بر فلک مشت
تو مشت درشت روزگاری
ای مشت زمین بر آسمان شو
نی نی تو نه مشت روزگاری^{۱۰}

با اختر سعد کرده پیوند^۱
سرد و سیه و خموش و آوند،
آن مشت تویی تو ای دماوند^۲
از گردش قرن‌ها پس افکند^۳
بر وی بنواز ضربتی چند^۴
ای کوه نیم ز گفته خرسند^۵

۱- قلمرو زبانی: وارهی: از مصدر واریدن، رها و خلاص شدن/ ستوران: چهارپایان/ اختر: ستاره/ شیر سپهر: شیر فلک، یکی از بروج دوازده گانه فلکی که عرب آن را اسد و لیث نیز گوید (لغت نامه دهخدا)؛ ترکیب اضافی است.

جو برزد سر از برج شیر آفتاب
گردد از هیبت تو بر اوج سپهر
زمین شد به کردار دریای آب
فردوسی
سنایی
گردد از هیبت تو شیر سپهر اندر تب

اختر سعد: اختر نیک، ستاره‌ای که آثار فرخنده و خجسته دارد. مقابلی اختر نحس که زحل است، اختر سعد، منظور مشتری است که سعد اکبر است. «مشتری نام یکی از هفت ستاره سیار در علم هیبت قدیم که در دوری از زمین ششمین است و نام فارسی‌اش برجیس و در علم نجوم سعد اکبر است...» (فرهنگ نظام)/ اختر سعد: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: دم: سخن، آواز که ابهام دارد: ۱- سخن، بانگ ۲- کنار، پهلو/ ستوران: استعاره از مردم نادان و کم فهم/ تشبیه: مردم دیوماند: مردم، مشبه: دیو، مشبه‌به/ کنایه: با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند کردن: ارتفاع و بلندی کوه دماوند/ مراعات نظیر: سپهر و اختر/ بیت پنجم حسن تعلیل نیز دارد. شاعر مرتفع بودن دماوند را برای رهایی او از دم ستوران و مردم نحس دیوماند می‌داند. / تشخیص: پیمان بستن و پیوند کردن کوه دماوند با شیر سپهر و اختر سعد

قلمرو فکری: بیت چهارم و پنجم با یکدیگر موقوف‌المعانی هستند. برای اینکه از نفس شوم مردم دیوسیرت رها شوی، با شیر آسمان، یعنی خورشید، هم پیمان شده‌ای و با ستاره سعد، مشتری، پیمان بسته‌ای. (به ارتفاع کوه اشاره دارد.)

۲- قلمرو زبانی: جور: ظلم و ستم/ جور گردون: ترکیب اضافی/ آوند: آویزان، معلق/ گردون: آسمان/ بیت ششم، جمله سه جزئی گذرا به مسند قلمرو ادبی: زمین و گردون: تضاد/ تشخیص: خموش، خفه و... شدن کوه از جور زمین و نیز مشت نواختن کوه آسمان را/ مصراع دوم بیت هفتم تشبیه دارد. دماوند: مشبه، مشت: مشبه‌به/ مراعات نظیر: نواختن و مشت/ زمین: مجازاً مردم

قلمرو فکری: وقتی که زمین از دست ستم روزگار این چنین سرد و خاموش و معلق در فضا ماند از خشم و ناراحتی مشت محکمی بر چهره آسمان کوبید، ای دماوند آن مشت که کوبیده شد، تو هستی.

۳- قلمرو زبانی: «ی» در «روزگاری»، مخفف فعل هستی/ پس افکند: پس مانده، میراث و صفت مفعولی مرخم/ گردش قرن‌ها: گذشت صدها سال، ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: روزگار: مجازاً مردم روزگار/ تشبیه: تو مشبه، مشت: مشبه‌به
قلمرو فکری: [شاعر مشت را نشان اعتراض می‌داند و می‌گوید: ای دماوند تو مشت سنگین مردم زمانه هستی که بر اثر گذشت روزگاران به جای مانده‌ای. شاعر در این بیت به قدمت کوه دماوند نیز اشاره دارد.

۴- قلمرو زبانی: شو: در معنی رفتن/ ضربتی چند: ترکیب وصفی مقلوب/ چند: صفت مبهم وابسته پیشین
قلمرو ادبی: مشت زمین: دماوند به عنوان مشت، نماد مردم زمین است. / مراعات نظیر و تضاد: زمین و آسمان/ مشت و بنوازد/ زمین: مجازاً مردم قلمرو فکری: ای دماوند که مثل مشت زمین هستی به آسمان برو و بر چهره آسمان چند ضربه محکم بزن.

۵- قلمرو زبانی: نی نی: قید نفی؛ نه، نه/ نه: مخفف فعل نیستم/ خرسند: راضی، خوشنود/ نه: نفی برای تأکید، تو مشت نیستی.
قلمرو ادبی: روزگار مجازاً مردم روزگار/ ای کوه: تشخیص
قلمرو فکری: نه، نه، ای دماوند! تو مشت محکم روزگار نیستی. من از گفته خود خشنود نیستم؛ زیرا مشت نشان اعتراض است و کوه در موضع قیام نیست.

تو قلب فسرده زمینی
تا درد و ورم فرو نشیند
شو منفجر ای دل زمانه
خامش منشین، سخن همی گوی
۱۵ پنهان مکن آتش درون را
گر آتش دل نهفته داری
از درد، ورم نموده یک چند^۱
کافور بر آن ضماد کردند^۲
وان آتش خود نهفته میسند^۳
افسرده مباش، خوش همی خند^۴
زین سوخته جان، شنویکی پند^۵
سوزد جانت، به جانت سوگند^۶

۱- قلمرو زبانی : فسرده : یخ زده/ ورم : آماس، توژم / یک چند : مدتی (قید است).

قلمرو ادبی : فسرده : ایهام دارد : ۱- یخ زده و منجمد ۲- افسرده/ مراعات نظیر : درد، ورم، فسرده/ مصرع اول تشبیه دارد. / زمین : مجازاً مردم زمین/ حسن تعلیل : شاعر علت برآمدگی دماوند را به خاطر ناراحتی و دردمندی زمین می داند. / ورم : استعاره از برآمدگی کوه قلمرو فکری : تو دل افسرده و رنج دیده مردم زمینی هستی که مدتی است از سر درد و رنج، برجسته شده ای.

۲- قلمرو زبانی : ضماد : پماد، درمان، مرهم (ارزش املائی دارد). / کافور : ماده ای معطر و سفیدرنگ/ تا : برای آنکه، حرف ربط وابسته ساز قلمرو ادبی : کافور : استعاره از برف/ حسن تعلیل : شاعر نشستن برف روی قلّه کوه را برای فرونشاندن درد و ورم کوه می داند. ورم : استعاره از برآمدگی کوه

قلمرو فکری : برای آنکه درد و ورم تسکین یابد، مرهمی از کافور بر آن نهاده اند.

۳- قلمرو زبانی : شو : فعل ربطی/ قلمرو ادبی : زمانه : مجازاً مردم/ ای دل زمانه : تشخیص/ آتش : استعاره از خشم و نفرت/ شاعر به ویژگی ظاهری کوه که آتشفشان نمی کند، اشاره دارد.

قلمرو فکری : ای قلب روزگار! منفجر شو و فوران کن و آتش خشم خود را پنهان نکن. مفهوم : توصیه شاعر به آزادی خواهان جامعه برای قیام. این بیت با دو بیت زیر از اقبال لاهوری مفهوم مشترکی دارد :

سحر بر شاخسار بوستانی
چه خوش می گفتم مرغ نغمه خوانی
برآور هرچه اندر سینه داری
سرودی، ناله ای، آهی، فغانی

و نیز بابت :

دلا خموشی چرا چو خم نجوشی چرا
برون شد از برده راز، تو برده بوشی چرا؟ عارف قزوینی

۴- قلمرو ادبی : تضادها : سخن گفتن و خاموشی، خندیدن و افسرده بودن

[ای کوه] سکوت خود را بشکن و حرف بز، ناراحت و غمگین مباش و خوشحال باش. مفهوم : اعتراض کردن

۵- قلمرو زبانی : یکی پند : یکی صفت مبهم

قلمرو ادبی : سوخته جان : کنایه از شاعر رنج دیده/ مراعات نظیر : آتش و سوخته/ آتش : استعاره از خشم درون و غم قلمرو فکری : شاعر خطاب به کوه دماوند می گوید : آتش و خشم درون خود را پنهان مکن و به پند و اندرز این شاعر رنج دیده گوش کن. مفهوم :

دعوت شاعر به اعتراض و قیام

۶- قلمرو زبانی : نهفته داری : مضارع التزامی/ سوزد : مضارع اخباری (می سوزاند)/ «ت» در هر دو جان : مضاف الیه/ فعل «می خورم» یا «یاد می کنم» در مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است. (سوگند می خورم/ یاد می کنم.)

قلمرو ادبی : آتش : استعاره از خشم و اعتراض/ سوزد جانت : کنایه از نابودی/ مراعات نظیر : آتش و سوزد

قلمرو فکری : اگر خشم درون خود را پنهان کنی و آن را بیرون نریزی، به جانت قسم می خورم که شعله های آتش ظلم، وجودت را می سوزاند. مفهوم : سفارش به قیام و اعتراض نسبت به استبداد

ای مادرِ سر سپید، بشنو
برکش ز سر این سپید معجز
این پندِ سیاه بخت فرزند^۱
بششین به یکی کبود اورند^۲
بخروش چو شرزه شیرِ ارغند^۳
بگسل ز هم این تژاد و پیوند^۴

۱- قلمرو زبانی: مادر: منادا/ مادر سرسپید: ترکیب وصفی/ این پند سیاه بخت فرزند: دو ترکیب وصفی: این پند، فرزند سیاه بخت (وصفی مقلوب) که منظور خود شاعر است. / پند فرزند: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مادر: استعاره از دماوند که نمادی از آزادی خواهان و افراد انقلابی است. / سر: مجازاً موی سر/ سرسپید: استعاره از برف/ سیاه بخت: به کنایه بدبخت/ سپید و سیاه: تضاد/ مراعات نظیر: مادر و فرزند، پند و بشنو
قلمرو فکری: ای مادر کهن سال، نصیحت این فرزند سیاه بخت خود را گوش بده.

۲- قلمرو زبانی: سپید معجز: ترکیب وصفی مقلوب/ معجز: روسری/ کبود: نلی رنگ، آبی سیر/ کبود آوزند: ترکیب وصفی مقلوب/ اورند: به فتح «ر»، بر وزن «سوگند»: مکر و فریب و خدعه؛ فَرّ و شکوه؛ اورنگ و تخت و تاج و افسر (لغت نامه)

هم از اختر شاه بهرام بود که با فر و آورند و بانام بود فردوسی

قلمرو ادبی: سپید معجز: استعاره از برف است. / معجز از سر کشیدن: کنایه از ترک در ماندگی و سستی/ اورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی/ بر اورند ننستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت/ سپید و کبود: تضاد/ مراعات نظیر: سر و معجز
قلمرو فکری: روسری سفید خود را از سر باز کن؛ یعنی سازش با حکومت را رها کن و قیام کن و با شکوه و جلال بر تختی شاهانه بنشین. مفهوم: توصیه به حرکت کردن و اعتراض و ارتباط معنایی با بیت زیر:

ز قدر و قدرت بر تارک سپهر خرام به فَرّ و بسطت (قدرت) بر دیده زما نه نشین مسعود سعد سلمان

۳- قلمرو زبانی: بگرای: فعل امر از مصدر گراییدن: آهنگ کن، حمله کن. / گَرزه: نوعی مار که سری بزرگ دارد، کفچه مار/

ز می و نقش مار گَرزه بهل زهر دنبال بین و زهره دل اوحدی

شرزه: خشمناک، زورمند/ شرزه شیر: ترکیب وصفی مقلوب

بس کن خاقانیا ز مدحت دونان تاز سگان خلق شیر شرزه نجویی

تا به چنین لفظ نام سفله ترانی ز آب خضر کام مار گَرزه نشویی خاقانی

آرغند: خشمگین، غضبناک، دلیر، شجاع (در نقش دستوری صفت)

بندر شود از کشتی چون بیشه انبوه هر کشتی غزنده، جو شیر نر ارغند بهار

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مشبه، اژدها: مشبه به/ تو: مشبه، شیر: مشبه به/ گَرزه و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی/ مراعات نظیر: اژدها و شیر/ مصراع دوم واج آرای: تکرار صامت «ش»

قلمرو فکری: مانند اژدهای زهرناک حمله ر شو و زهرت را بریز. مانند شیر شجاع و خشمگین فریاد برآور و حرکت کن.

مفهوم: دعوت به مبارزه با استبداد حاکم بر جامعه. ارتباط معنایی با بیت زیر:

دفع این گفتارها نتوان نمود از ره کردار باید دفع این گفتارها فرخی یزدی

۴- قلمرو زبانی: بفکن و بگسل: فعل امر از مصدرهای افکندن و گسلیدن (گسستن): بیفکن و جدا کن

قلمرو ادبی: اساس تزویر: اضافه استعاری/ کنایه: از بی افکندن و از بی گسستن: ناپودی، از بین بردن

قلمرو فکری: پایه و شالوده این همه مکر و فریب و اصل و تبار اهل ستم و ریا را از ریشه برکن.

برگن ز بن این بنا که باید
از ریشه، بنای ظلم برکند^۱
زین بی‌خردانِ سفله‌بستان
دادِ دلِ مردمِ خردمند^۲
بهار

آگاهی‌های فرامتنی

«محمدتقی ملک الشعرا بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ه.ش.) شاعر، محقق، استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار و مرد سیاست بود. شهرت شاعری بهار، به قصاید فخیم و استواری است که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است. قصیدهٔ دماوندیهٔ دوم ملک الشعرا بهار از زیباترین قصاید زبان فارسی است. شاعر پیش از این قصیده، در سال ۱۳۰۰ دماوندیهٔ اول خود را با مطلع زیر سرود که هرگز موفقیت دماوندیهٔ دوم را نیافت.» (زبان و ادبیات فارسی عمومی پیش دانشگاهی، ۱۳۹۳: ۸۱)

ای کوه سپیدسر، درخشان شو
مانند وزو، شراره افشان شو

«شادروان بهار در یادداشت‌های خود راجع به این قصیده چنین می‌نویسد: در سال ۱۳۰۱ شمسی گفته شد. در این سال به تحریک بیگانگان هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. این قصیده با تأثیر از آن معانی در تهران گفته شد و پایتخت هدف شاعر قرار گرفته است.» (دیوان، ۱۳۸۷: ۲۸۶)

بهار در این شعر با روی آوردن به نماد، پیوند زیبایی بین کوه دماوند و انسان برقرار کرده است. ویژگی‌های ظاهری دماوند، وجوه اشتراک بسیاری با مخاطبان قصیدهٔ او دارد و او بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی و دردهای مردم روزگار خود را با توصیف همین پدیده‌های طبیعی بیان می‌کند:
— ایستاده و مرتفع است: ای گنبد گیتی ای دماوند... / با شیر سپهر بسته پیمان... .

۱- قلمرو ادبی: بنا در مصراع اول: استعاره از ظلم/ بنای ظلم: اضافهٔ تشبیهی/ کنایه: از بن برکندن و از ریشه برکندن: نابودی و ویرانی/ مصراع اول واج‌آرایی: تکرار صامت «ب» و «ن»

قلمرو فکری: خانهٔ ظلم و ستم را از پایه خراب کن؛ زیرا ظلم و ستم را باید از ریشه کند. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

بیخ ظالم ز باغ ملک بکن	شاخ ظلم از درخت دین بشکن	سلسلهٔ الذهب، جامی
بیخ ظلم از دل خود پاک بکن	شاخ ظالم به سیاست بشکن	سبحهٔ الابرار، جامی
خوشا کسی که در این عالم خراب‌آباد	اساس ظلم فکند و بنای داد نهاد	هلالی جغتایی

۲- قلمرو زیبایی: بی‌خردان سفله: ترکیب وصفی/ سفله: پست و فرومایه

در دناک است که در دام شغال افتد شیر / یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم / شهریار

منظور از بی‌خردان، طبقهٔ حاکم بر جامعه، مسئولان و حاکمان ستمگر است. / داد: حق، انصاف

قلمرو ادبی: بی‌خرد و خردمند: تضاد/ مصراع دوم: واج‌آرایی؛ تکرار صامت «د» و مصوت «ب»

قلمرو فکری: حق مردم دانا و آگاه جامعه را از این جاهلان پست فطرت بستان. مفهوم: ظلم‌ستیزی و دادخواهی

- دماوند قدمت هزاران ساله دارد : از گردش قرن‌ها پس افکند...
- می‌تواند آتشفشان کند : شو منفجر ای دل زمانه...
- جایگاه اسطوره‌ای دارد : ای دیو سپید پای در بند...
- پوشیده از برف است : از سیم به سر یکی کله خود... / ای مادر سرسپید بشنو...

روان خوانی

جاسوسی که الاغ بود!

می‌گویم : «حاجی! شما هر چه دستور بدهید به دیدهٔ منت^۱. الان بگو چاه بکنم، بگو از دیوار راست بالا روم^۲، بگو با دست‌هایم برایت خاکریز بزنم، اصلاً بگو تا یک ماه به مادرزنم زنگ نزنم؛ تمام این کارها شدنی است اما به من نگو که با این پانزده تا مینی که برایمان مانده، دشت به این بزرگی را مین گذاری کنم؛ هیچی نباشه واسهٔ مین گذاری این منطقه دو هزار تا^۳ مین لازم داریم. دشت است، زمین فوتبال دستی نیست که نوکرتم!»

حاجی از حرف‌هایم خنده‌اش می‌گیرد اما به زور سعی می‌کند جلوی خنده‌اش را بگیرد. می‌گوید :
- «حاج احمد آقا! پسر گل گلاب! دشمن عن قریب^۴ است که توی این دشت وسیع عملیات کند. تو کلت به خدا باشد. چه بسا همین پانزده تا مین هم برایمان کاری افتاد. خدا را چه دیدی برادر من؟ از قدیم گفته‌اند :
«کاجی به از هیچی!»^۵ شما همین پانزده تا مین را مقابل دشمن کار بگذارید،^۶ خداوند کریم است.»
نمی‌دانم چه بگویم. روی حرف حاجی که خودش از عاملان بزرگ و قدیمی تخریب^۷ است، حرفی نمی‌توانم بزنم اما این کاری که از ما می‌خواهد درست مثل این است که بخواهیم با یک کاسهٔ ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم.^۸

حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی است که جرئت کنم برای آخرین بار با شوخی از این کارش انتقاد

- ۱- قلمرو زبانی : بند اول : کاربرد بسیار فعل‌های مضارع التزامی و اخباری : می‌گویم، داریم : اخباری/ بدهید، بکنم، روم، بزنم، نزنم، مین گذاری کنم : التزامی/ قلمرو ادبی : به دیدهٔ منت : کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن
- ۲- قلمرو ادبی : از دیوار راست بالا رفتن : کنایه از کار دشواری را انجام دادن
- ۳- قلمرو زبانی : پانزده تا مین/ دوهزار تا مین : پانزده و دوهزار : صفت شمارشی/ تا : ممیز/ مین : هسته
- ۴- قلمرو زبانی : عن قریب : به زودی، به همین زودی، زود باشد؛ عن (از) + قریب (نزدیک است).
- ۵- قلمرو ادبی : ضرب‌المثل : کاجی به از هیچی : در هر موقعیتی، حرف زدن و انجام دادن کار بهتر از هیچی نگفتن و انجام ندادن آن است؛ یعنی کم هر چیز بهتر از نبود آن است.
- ۶- قلمرو ادبی : کار بگذارید : به کنایه عملی کردن و مین گذاری
- ۷- قلمرو زبانی : ویران کردن، ویرانی و خرابی و پایمالی و انهدام/ عامل تخریب گروهی که وظیفهٔ خنثی کردن مین را به عهده داشتند.
- ۸- قلمرو ادبی : کنایه : یک کاسهٔ ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم : کار ناممکن کردن

کنم. می گویم :

— هر چه شما بفرمایید حاجی. اما خدا و کیلی ما را که سر کار گذاشته‌ای؟ بالا غیرتاً، اگر می خواهی ما را به دنبال نخود سیاه و حاجی جلو می آید. پیشانی ام را می بوسد. دست هایم را توی دستش می گیرد و می گوید : «مؤمن خدا ! ما که باشیم که شما را سرکار بگذاریم. ما پانزده تا مین داریم و غیر از این هم نداریم و راه چاره‌ای هم فعلاً نداریم. باید به تکلیفمان عمل کنیم. بروید و به هر وسیله‌ای که شده این مین‌ها را توی دشت، روبه‌روی دشمن کار بگذارید. خداوند کریم است. بروید و معطل نکنید.» با اینکه ته دلم از این کار بی نتیجه سر در نمی آورم اما فرمان حاجی برایم اجرا نشدنی نیست. چاره‌ای ندارم، باید این کار را انجام بدهم.

دوستم احمدرضا را صدا می‌زنم و ماجرا را به او می‌گویم. تصمیم می‌گیریم، برویم سوسنگرد و الاغی پیدا کنیم و مین‌ها را بار الاغ کنیم و بز نیم به دشت، روبه‌روی مواضع^۳ عراقی‌ها.

اولین خر را که می‌بینیم تصمیم به خریدش می‌گیریم. احمدرضا زل می‌زند به چشمان خر و انگاری که صد سال است الاغ‌شناس بوده باشد آرام در گوشم می‌گوید :

— احمد. این خر، خر خوبی نیست. خیلی چموش^۴ است. من می‌دانم که کار دستانم می‌دهد! از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد!^۵...

خر هنوز اول کاری چموشی می‌کند و هر چه افسارش را می‌کشیم جلو نمی‌آید اما بالاخره بعد از ساعتی مین‌ها را بار خر می‌کنیم و راه دشت را در پیش می‌گیریم.

خر سلانه سلانه^۶ راه می‌آید و گاهی می‌ایستد و این سو و آن سو را بو می‌کشد و علف و خاری را پوزه می‌زند و دوباره راه می‌افتد... نزدیک‌تر که می‌شویم اوضاع خطرناک می‌شود. احمدرضا افسار خر را به دست گرفته و او را قدم به قدم و با احتیاط جلو می‌کشد. کم‌کم به محلی که باید مین‌ها را روی زمین بکاریم می‌رسیم. هفت تا مین یک طرف خر و هشت تا مین هم سمت دیگر خر، بار کرده‌ایم.

احمدرضا می‌گوید : «بهتر است خر را روی زمین بنشانیم.»

۱- قلمرو ادبی : سر کار گذاشتن : به سخره گرفتن و معطل گذاشتن طرف مقابل

۲- بالا غیرتاً : از روی غیرت و تعصب (اصطلاح است)

۳- قلمرو زبانی : مواضع : جمع موضع، جایگاه‌ها، محل‌ها، مطلق مکان‌ها

«اگر مواضع حقوق به امساک نامرعی دارد به منزلت درویشی باشد.» (کلیله و دمنه).

۴- چموش : در مورد اسب و استر و مانند آن به کار می‌رود؛ یعنی لگدزن، بدرفتار، سرکش.

۵- قلمرو زبانی : شرارت : بدی و بدخواهی، بدفطرتی، بدبینتی، فتنه‌انگیزی

قلمرو ادبی : از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد : شرور و حيله‌باز است. استعاره مکنیه : شرارت و ... می‌بارد.

۶- قلمرو زبانی : همه افعال این بند مضارع اخباری است. می‌آید، می‌ایستد، می‌کشد و ...

قلمرو ادبی : سلانه سلانه : آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بی‌حال. اصطلاحی است که از زبان ترکی وارد شده.

اما خر، خری نیست که با این آسانی‌ها حرف ما را گوش کند و مثل بجه خر روی زمین بنشیند!^۱
احمدرضا اول به شوخی، دهانش را داخل گوش خر می‌کند و آرام می‌گوید:
— خر جان! بفرما بنشین. این جوری خیلی تابلو هستی!^۲
اما خر، انگار که مگسی توی گوشش رفته باشد و مدام آن را تکان می‌دهد و به سر و صورت احمدرضا می‌کوبد.

دو نفری سعی می‌کنیم خر را هر طور که هست روی زمین بنشانیم اما خر پر زور است و نمی‌نشیند.
احمدرضا می‌گوید: «این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست.»^۳ از اول هم گفتم یک خر زبان فهم بگیریم، گفتم همین خوب است!...»

همین که می‌خواهیم اولین مین را برداریم، ناگهان خر سرش را بالا می‌گیرد و با صدای بلند شروع به عرعر می‌کند. این جای کار را دیگر نخوانده بودیم.^۴ دلم می‌خواهد دهان خر را با جفت دست‌هایم بگیرم و خفه‌اش کنم. ای لعنت بر دهانی که بی‌موقع باز شود.^۵

از اول تا آخر، آوازش ده ثانیه طول می‌کشد. دل توی دلمان نیست.^۶ الان است که لو برویم و دشمن متوجه ما بشود. آواز الاغ که تمام می‌شود، دوباره آواز دیگری را شروع می‌کند. احمدرضا می‌گوید:
«نگفتم این جاسوس دشمن است؟!»

و با خشم چنان با لگد به پشت خر می‌زند که خر آوازش را نیمه‌کاره رها می‌کند و جفتک می‌اندازد و چهار نعل به طرف خاکریز دشمن می‌دود.

— این چه کاری بود؟ چرا خر را فراری دادی؟

احمدرضا می‌گوید: «بگذار برود گم شود خر نفهم! حالا باید خودمان هم در برویم.»^۷ الان است که لو برویم. چنان زدم که دیگر هوس نکند بی‌موقع آواز بخواند! چاره‌ای نیست. برخلاف مسیر خر می‌دویم و

۱- قلمرو ادبی: کنایه: مثل بجه خر روی زمین نشستن: آرام و بی‌سروصدا کاری انجام دادن

۲- خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی.

۳- قلمرو ادبی: زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن

۴- قلمرو ادبی: کنایه: این جای کار را دیگر نخوانده بودیم: بیش‌بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص

۵- قلمرو ادبی: ضرب‌المثل: دهانی که بی‌موقع باز شود: در جایی که نباید حرف زد، حرف زده شود. یادآور حکایت «بط و لاک‌پشت» از کلیله و

دمنه است. زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد. یادآور شعری از ایرج میرزاست:

کم گوی و مگوی هرچه دانی	لب دوخته دار تا توانی
بس سر که فتاده زبان است	با یک نقطه، زبان زبان است
آن قدر رواست گفتن آن	کاید ضرر از نهفتن آن
نادان به سر زبان نهد دل	در قلب بود زبان عاقل

۶- قلمرو ادبی: دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند

۷- قلمرو ادبی: کنایه: در رفتن: فرار کردن

خودمان را از منطقه دور می‌کنیم.

به داخل مواضع خودمان که می‌رسیم نمی‌دانیم از خجالت به حاجی چه بگوییم! بگوییم عرضه کاشتن آن پانزده تا مین را هم نداشتیم؟ بگوییم حریف یک الاغ نشدیم؟ ...

می‌نشینیم کنارش و با خجالت، همه چیز را برایش موبه‌مو توضیح می‌دهیم^۱. حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید مطمئن شوم که کوتاهی نکردید!»^۲

نمی‌خواهم دروغ بگویم. اشاره به احمدرضا می‌کنم و می‌گویم: «به نظر من این لگد آخری که احمدرضاخان به الاغ زد، اضافی بود!» ... تمام نیروها منتظر حمله دشمن هستند اما یک روز، دو روز، سه روز می‌گذرد و خبری نمی‌شود.

بچه‌های شناسایی^۳ همین روزها در یک عملیات محدود، یک عراقی را اسیر کرده‌اند تا اطلاعاتی از او بگیرند.

اسیر حرف‌های عجیبی می‌زند:

— عملیاتی در کار نیست. فرماندهان ما، بعد از بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود هزاران مینی که ایرانی‌ها توی دشت کار گذاشته‌اند، تلفات سنگینی خواهیم داد!

— هزاران مین؟ شما از کجا فهمیدید؟

اسیر بعضی^۴ لبخند کنایه‌آمیزی می‌زند و می‌گوید: «خیال کردید ما الاغ هستیم؟ ما آن الاغی را که بار مین رویش بود گرفتیم ... همه ما از تعجب شاخ درآوردیم.^۵ آن قدر مین اضافه آوردید که بار الاغ کردید که به عقب بفرستید اما خیر نداشتید که الاغ با فرار کردنش به سمت مواضع ما، همه چیز را لو داد.» همه به هم زل زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر دشمن همراه با حاجی با صدای بلندی از ته دل خندیدیم ...

قصه شیرین فرهاد، احمد عربلو

□ فضای داستان را لحن حاکم بر گفت‌وگوی افراد و رفتار آنها می‌سازد. گفت‌وگوی جریان داستان، صمیمانه است و عاطفی. بیان طنز نیز — چنان که گذشت — بر صمیمیت فضای آن افزوده است.

۱- قلمرو ادبی: کنایه: موبه‌مو توضیح دادن: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن

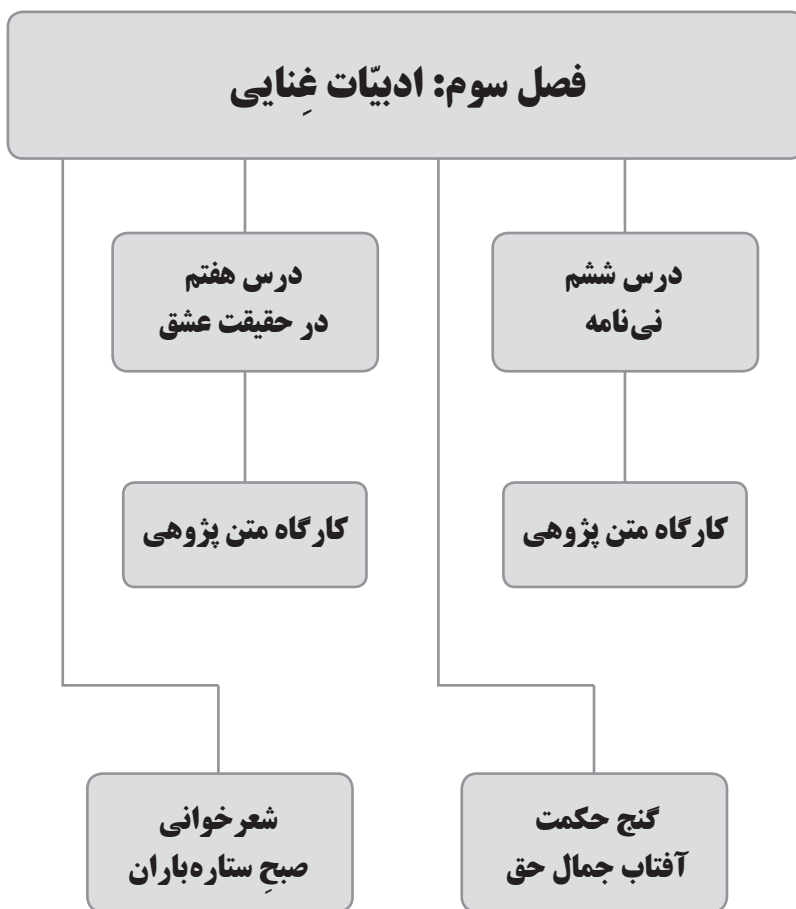
۲- قلمرو ادبی: کنایه: کوتاهی نکردن: سستی و کوتاهی نکردن در کاری

۳- بچه‌های شناسایی: این اصطلاح نیز مانند «تخریب» از اصطلاحات نظامی است که کارشان شناسایی مقر و ادوات و در کل امکانات دشمن است.

۴- قلمرو زبانی: بعضی: منسوب به «بعض»؛ نام حزب صدام

۵- قلمرو ادبی: کنایه: از تعجب شاخ درآوردن: تعجب و شگفت‌زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن. در درس کباب غاز فصل ادبیات داستانی

این اصطلاح با دو عبارت مختلف به کار رفته است: «از این بهانه تراشی هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم.» / «آب به دهان خشک شدن: کنایه از متعجب شدن/ «مرا می‌گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شد.»



درس ششم

نمایه درس

عنوان: نی نامه

قالب شعر: مثنوی

درون مایه: عرفان، وحدت حق و یگانگی انسان کامل،
بیان حقیقت وجودی انسان‌ها

قلمرو فکری

- ۱- بازگردانی ابیات درس به نثر امروز
- ۲- ارتباط معنایی ابیات
- ۳- دریافت پیام‌های محوری درس

قلمرو ادبی

بررسی آرایه‌های ادبی :
(جناس تام، نماد، اسلوب
معادله، تشبیه، استعاره،
تلمیح و...)

قلمرو زبانی

- ۱- معادل و معنای واژه
- ۲- کارکرد «را»
- ۳- بررسی اجزای جمله

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات غنایی عرفانی و نمونه‌ای از آن (مثنوی معنوی) (علم)
- ۲ آشنایی با اندیشه کمال‌گرای مولانا به‌عنوان برجسته‌ترین شاعر عارف (علم)
- ۳ درک صحیح و خوانش متن درس با لحن مناسب (عمل)
- ۴ آشنایی با عقاید عرفانی یا عشق و عرفان در مسلک مولوی (علم)
- ۵ تقویت یگانه‌اکسیر برجسته‌آفرینش (عشق و دوستی در زندگی) (باور و ایمان)
- ۶ توانایی درک مفاهیم و معانی ابیات درس (عمل)
- ۷ کاربردی‌آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۸ توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش پرسش و پاسخ، روش بحث گروهی، روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مثنوی معنوی (به‌همراه حداقل یک شرح مثنوی)، عکس‌های مرتبط با اشعار متن درس، فیلم و اسلایدهای سماع در قونیه، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ بازتاب مضامین «نی‌نامه» مولانا در شعر معاصر عرب (با تکیه بر دیوان شش شاعر نام‌آور). امیر مقدم متقی و دیگران. (۱۳۹۵). فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دوره ۱۰. شماره ۴۰.
- ۲ بحر در کوزه. (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی). عبدالحسین زرین‌کوب. (۱۳۹۳). تهران: علمی.
- ۳ بررسی نی‌نامه مولوی از دیدگاه موسیقی. (۱۳۸۹). نشریه تخصصی مولانا پژوهی. سال اول. شماره چهارم.
- ۴ بررسی «طلب» در مثنوی مولانا. سید محمد خالد غفاری؛ حسین حیدریان. (۱۳۸۹). نشریه زبان و ادب فارسی. دوره ۲. شماره ۵.

- ۵ بررسی کهن‌الگوی آنیما در آثار مولانا. الهام جم‌زاد؛ محمد حسین بهرامیان. (۱۳۸۶). مجله ادبی هیجستان.
- ۶ پله پله تا ملاقات خدا. (درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین رومی). عبدالحسین زرین‌کوب. (۱۳۹۴). تهران: انتشارات علمی.
- ۷ ساختار معنایی مثنوی معنوی. سید سلمان صفوی. ترجمه مهوش السادات علوی. (۱۳۸۸). تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- ۸ سرنی. (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی معنوی). عبدالحسین زرین‌کوب. (۱۳۹۴). تهران: علمی.
- ۹ شرح مثنوی شریف. بدیع‌الزمان فروزانفر. (۱۳۸۰). چاپ دهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰ شرح مثنوی معنوی مولوی. رینولد الین نیکلسون. (۱۳۷۴). ترجمه حسن لاهوتی. چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱ شرح جامع مثنوی. کریم زمانی. (۱۳۸۵). چاپ نهم. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۲ غم غربت در نی‌نامه مثنوی معنوی. ناهید سادات یزشکی و دیگران. (۱۳۹۵). ناشر تخصصی مقالات کنفرانس‌ها و ژورنال‌ها. سیولیکا.
- ۱۳ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. سیدجعفر سجادی. (۱۳۷۵). تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۴ نگاهی اجمالی به شروع مثنوی مولوی. مهوش السادات علوی. خرداد (۱۳۹۰). مجله ادبی هیجستان.
- ۱۵ واژه هوش در نی‌نامه. پارسا یعقوبی. (۱۳۹۳). کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. دوره ۱۴. شماره ۲۶.

نی‌نامه^۱

۱ بشنو از نی^۲ چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند^۳
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند از فقیرم مرد و زن نالیده‌اند^۴

۱- نی‌نامه را چکیدهٔ مثنوی معنوی دانسته‌اند و تمام مثنوی معنوی تفصیل همین هجده بیت آغازین دفتر اول است. در هجده بیت آغازین مثنوی معنوی که به «نی‌نامه» شهرت یافته، در واقع، حقیقت گمشدهٔ وجود انسان را نمایش می‌دهد و نشانگر تلاش شبانه‌روزی انسان است تا اینکه خود را به آن حقیقت نزدیک و متصل کند.

۲- قلمرو فکری: در مثنوی و دیوان کبیر، بیست‌وهشت بار نی، مایه و موضوع تمثیل قرار گرفته است. زبان مثنوی نمادین (سمبلیک) است. در زبان نمادین (سمبلیک) یک کلمه گاه به چندین معنا ارجاع دارد و بر مفسر است که معنای واقعی هر کلمه از هر بخش یا داستان را بر اساس روح کلی و بافت متن دریابد. مولانا واژهٔ نی را ۲۸ بار در عنوان سمبلیک از «خود» استفاده کرده و این خود، نشانهٔ آن است که این ساز بادی در اندیشه شاعر، مقامی خاص دارد. استاد فروزانفر می‌گوید: «بی‌شک مقصود مولانا از نی همین ساز دلنواز بادی است که او را با دم می‌نوازند؛ به دلیل آنکه مولوی خود موسیقی می‌دانسته و با این ساز انس و الفت وافر داشته است.» مولانا خود را به نی تشبیه کرده و به گفتهٔ علامه فروزانفر، مولانا به این سخن ابوطالب مکی نظر داشته: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْمُزْمَرِ لَا حَسْبَ صَوْتُهُ إِلَّا بِخَلِّ بَطْنِيهِ: مؤمن به نی می‌ماند که صدایش نکو نشود جز با تهی شدنش» (۱۳۸: ۶۷۵). این «نی» همان مولاناست که به عنوان نمونهٔ یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی می‌بیند و «شکایت می‌کند» که چرا روح آزادهٔ او از «نیستان عالم معنا» بریده است. آنچه در این نی آوازی پدید می‌آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است و در حقیقت، این «نی عشق» را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی‌خیزد که جذبۀ حق بر او اثر می‌گذارد. (زبان و ادبیات فارسی، عمومی، دورهٔ پیش دانشگاهی، ۱۳۹۳: ۲)

وقتی به موسیقی مشرق زمین یا موسیقی اصیل ایرانی توجه می‌کنیم، مشاهده می‌شود که هیچ نغمه‌ای بدون ناله، اثربخش نیست و به عبارتی، ناله در نغمه امری است ضروری و حالت زیبایی رازونیز کردن با حق و گفتن اسرار دل با محبوب، فقط از طریق شکایت کردن میسر است.

عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی که خوش‌آهنگ و فرح‌بخش نویی دارد حافظ
و حتی در برخی از آیات قرآن؛ مانند «به داود زیور بخشیدیم.» (نساء/۱۶۳) «او کوه‌ها و برندگان را تسخیر کردیم که همراه با داود تسبیح می‌گفتند.» (انبیاء/۷۹) این نکته مشهود است.

۳- قلمرو زبانی: چون: آن‌گاه که، زمانی که. همین معنی درست و مناسب است و «چون» در معنی «چگونه» در اینجا چندان مناسب معنای بیت نیست؛ اگرچه در آن معنی نیز به اصطلاح نفی غرض نمی‌شود. / قلمرو ادبی: حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی/نی نماد مولانا، انسان کامل، آنکه با عالم معنا و اسرار آن آشناست، عارف واصل، حقیقت محمّديه و...

قلمرو فکری: جدایی: جدایی عاشق از معشوق، جدایی از عالم بالا، جدایی از خدایی که مبدأ و سرانجام اوست. / به نغمهٔ نی آنگاه که حکایت می‌کند، گوش بده و توجه کن. نی از جدایی خود از عالم بالا شکایت می‌کند.

۴- قلمرو زبانی: نیستان: نزار/ فقیر: فریاد و زاری به آواز بلند/ قلمرو ادبی: نیستان: نماد عالم معنا/ مرد و زن: تناسب و مجاز از همهٔ هستی قلمرو فکری: تانی را از نیستان بژند از آن آوازی بر نمی‌خیزد. پس بین او [که از نیستان جدا شده] و عاشق دور از یار مناسبتی است؛ زیرا هر دو به درد مهجوری و دوری گرفتارند. پس زمانی که نی از نیستان ممتاز و برگزیده گردد به جاودانگی می‌رسد و برای همیشه باقی می‌ماند. یکی دیگر از صفات برجستهٔ نی، میان تهی بودن آن است. چنان که می‌دانیم میان نی آنباشته نیست و از این جهت مانند عارف از خودی خود خالی گشته‌ای است که درون را از تعلقات و مادیات دور کرده و سراسر جسم، یکپارچه یک نوا را فریاد می‌زند. «در ارتباط با نی و مقصود مولانا از آن، باید گفت که نی تمثیلی است از روح انسان کامل و ولی واصل. اینکه نی، رمزی از وجود انسان تلقی شود پیش از مولانا هم در نزد صوفیان معمول بوده است.» (زمانی، ۱۳۷۴: ۴۸/۸) شاعر می‌گوید: از آن هنگامی که مرا از نیستان عالم معنا جدا کرده‌اند، از فریاد و زاری من تمام آفریده‌ها نالان و گریان هستند. بیان درد فراق من بیان درد همهٔ هستی است. مفهوم: همهٔ آفریده‌ها، چون از اصل خویش جدا افتاده‌اند، نالان‌اند و می‌خواهند اصل خویش را بیابند. (چنان‌که در بیت ۴ می‌گوید.)

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق^۱
هر کسی کاودور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش^۲
من به هر جمعیتی نالان شدم^۳
جفت بدحالان و خوش حالان شدم^۴

۱- قلمرو زبانی: شرحه شرحه: به فتح اول، پاره‌ای گوشت را گویند و یا گوشتی که از درازا بریده باشند و شرحه شرحه، یعنی پاره پاره/ شرح: باز کردن، توضیح دادن / اشتیاق: علاقه و شوق داشتن به چیزی است. میل قلب است به دیدار محبوب.

قلمرو ادبی: سینه: مجازاً دل عاشق/ شرحه و شرح: جناس ناهمسان افزایشی/ واج آرای صامت «ش»
قلمرو فکری: در کلام مولانا اشتیاق، کنش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت و ادراک حقیقت هستی است و این شوق است که همچون آتش در دل اولیای خدا افروخته می‌شود و لحظه به لحظه شوق دیدار معشوق افزون تر می‌شود. این ناله نغمه هاست که این آتش شوق را زنده نگاه می‌دارد و شنونده اهل دل را مشتاق می‌کند. مادام تا محبت باقی بود شوق لازم باشد. (سجادی، ۱۳۷۵: ۵۱۳). شوق همواره به غایب تعلق دارد و هرگاه محبوب از عاشق غایب شود، عاشق بدو مشتاق شود.

معنی: برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.
حال شب‌های مرا همچو منی داند و بس
تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد؟ رضی الدین نیشابوری
حدیث عشق چه داند کسی که دره عمر
به سر نکوفته باشد در سرایی را سعدی
چندت کنم حکایت، شرح این قدر کفایت
باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران سعدی

۲- قلمرو ادبی: بیت به آیه شریفه «انآ لله و انآ الیه راجعون» و حدیث «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ» اشاره دارد. / اصل و وصل: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: اولین منزل در سلوک طریقت، طلب و شوق انسان برای بازگشت به وطن اصلی است. این شوق نه تنها در انسان بلکه در سراسر ذرات عالم هستی جریان دارد. مولانا در این بیت تأکید بر اصل طلب دارد و می‌گوید: هر کسی که از اصل و مبدأ خود دور افتاده باشد، سرانجام به تکاپو می‌افتد و روزگار وصال خود را می‌جوید تا به آن برسد. ارتباط معنایی با ابیات زیر از مولانا:

آنچه از دریا به دریا می‌رود
از همان جا کآمد آنجا می‌رود
جزوها را روی سوی کل است
بلبلان را عشق با روی گل است
ما ز دریایم و دریا می‌رویم
ما زیبالایم و بالا می‌رویم
سیر جسم خشک، بر خشکی فتاد
سیر جان، پا در دل دریا نهاد

۳- قلمرو زبانی: نالان: صفت فاعلی از مصدر نالیدن/ بدحالان: کسانی هستند که حرکت آنها به سوی خدا کند است. / خوش حالان: رهروانی که به یاری عشق با شتاب به سوی خدا می‌روند و از سیر به سوی خدا شادمان هستند/ جفت: همراه

قلمرو ادبی: بدحالان و خوش حالان: تضاد و مجاز از همه انسان‌ها
قلمرو فکری: [موسیقی را اگر از راه آموزش صحیح آن بیاموزیم، آنچنان برده‌های ناهماهنگ ما را کوی می‌کند که تصورناپذیر است.]
معنی: شاعر می‌گوید موسیقی هم مرهم دل‌های پریشان است و هم مرهم دل‌های کمال‌جو از فراق است. موسیقی‌نی داروی نخوت و ناموس ما است؛ به این شرط که خود را با نوای موسیقی دمساز کنیم:

ای تو افلاطون و جالینوس ما
ای دوی نخوت و ناموس ما
همچو نی من گفتنی‌ها گفتنی
ما لب دمساز خود گر جفتنی
مولوی

معنی: نی را هم برای خوش حالان می‌نوازند و هم برای بدحالان. لذا، هر کس از بنادر خود با او دمساز می‌شود و اگر اثر نشاط بخشی یا حزنی که بر اثر نوای این ساز عارض می‌گردد از خود ساز نیست، بلکه از روحیه شنوندگان است که اگر شاد باشند شادتر و اگر غمگین باشند دلگیرتر می‌شوند. مفهوم: مولانا ناله عشق به حق را برای همه سرمی‌دهد.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من	از درون من نجست اسرار من ^۱
سرّ من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست ^۲
تن زجان و جان زتن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست ^۳
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد، نیست باد ^۴
۱۰ آتش عشق است کاندر نی فتاد	جوشش عشق است کاندر می فتاد ^۵
نی، حریف هر که از یاری برید	پرده‌هایش پرده‌های ما درید ^۶

۱- قلمرو زبانی : ظنّ / گمان / اسرار : رازهای پنهان در بازگشت به حق تعالی؛ مفعول جمله است. / یار : سندن

قلمرو فکری : اسرار گوینده (مولانا) جدایی است. جدایی روح عارف از نستان ملکوت که آرزو دارد خود را از این تبعیدگاه حسی به عالمی که منشأ اوست برساند. اما هیچ کس قادر نیست به ژرفای درون او راه یابد و ادعای شناخت او گمانی است شخصی و هر کسی برداشت سطحی از کلام او را دارد.

۲- قلمرو ادبی : دور و نور جناس ناهمسان اختلافی/ نور : استعاره از معرفت و بصیرت/ چشم و گوش تناسب و مجاز از کلّ حواس و ادراک انسان و یا مجازاً به معنی انسان‌ها/ قلمرو فکری : اسرار من در ناله‌های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی‌تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد. شاعر تأکید دارد : تنها با چشم و گوش دل می‌توان حقیقت را ادراک کرد.

رنگین سخنان در سخن خویش پنهان اند از نکهت خود نیست به‌رحال جدا گل صائب

۳- قلمرو زبانی : مستور : پنهان ، پوشیده/ دید : مصدر مرخم دیدن است که نقش نهادی دارد و کلمه جان نقش مضاف‌الیه. دیدن جان/ دستور : اجازه/ را : در معنی حرف اضافه برای/ هر دو جمله اسنادی است. نقش کلمه‌های جان به ترتیب : متمم، نهاد و مضاف‌الیه

قلمرو ادبی : جان و تن : تضاد/ مستور و دستور : جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری : جان : منظور روح است که جوهر مجرد است و با چشم دیده نمی‌شود. / گرچه جان، تن را ادراک می‌کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ‌یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

۴- قلمرو زبانی : نای : نی / قلمرو ادبی : جناس تام : واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی ناپود است. / نی : استعاره از عشق/ آتش است این بانگ نای : تشبیه/ باد و باد : جناس تام/ آتش مصراع دوم استعاره از عشق/ بیت دارای آرایه ذوقافیتین است. / واج‌آرایی مصوت «ا»/ قلمرو فکری : نای سوز و گداز عشق را چون آتشی گرم و سوزان یادآوری می‌کند و از روی هواهای نفسانی و باد هوا نیست؛ یعنی نی به وسیله نای خود فریاد عشق سرمی‌دهد و هر نی‌ای که به این درجه نرسد آتش عشق در وجودش نیست، فنا و ناپود می‌شود. مصراع اول با بیت زیر ارتباط معنایی دارد :

عشق آتش بود و خانه خرابی دارد پیش آتش دل شمع و پر پروانه یکی است عماد خراسانی

۵- قلمرو ادبی : آتش عشق : اضافه تشبیهی/ جوشش عشق : اضافه استعاری/ نی و می : جناس ناهمسان اختلافی/ بیت ترصیع دارد. قلمرو فکری : اگر نی به ناله پُرسوز و گداز می‌افتد، به سبب عشقی است که در آن افتاده و موجب نوای غمگین در آن شده است و اگر باده می‌جوشد، آن هم به واسطه جوشش و مستی‌آفرینی عشق است. مفهوم : عشق در همه هستی جریان دارد.

۶- قلمرو زبانی : حریف : همدم، هم‌صحبت/ پرده اول : آهنگ و مقام موسیقی (نقش نهادی)/ پرده دوم : حجاب و ستر (نقش مفعولی)

قلمرو ادبی : پرده دیدن : کنایه از آشکار کردن راز/ پرده و پرده : جناس تام/ برید و درید : جناس ناهمسان اختلافی قلمرو فکری : نی همدم و همنشین کسانی است که جویای معرفت‌اند و از معشوق حقیقی خود جدا مانده‌اند. آهنگ‌های نی، راز ما را افشا کرد و

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟
 همجو نی دمساز و مشتاقی که دید؟
 نی حدیث راه پرخون می کند
 قصه های عشق مجنون می کند^۲
 محرم این هوش جز بی هوش نیست
 مر زبان را مشتری جز گوش نیست^۳

احوال نهایی ما را بر همه کس آشکار ساخت.

۱- قلمرو زبانی: تریاق به کسر اول معرب تریاک است و در زبان فارسی مترادف کلمه پادزهر و مقابل زهر به کار می رود. تریاق دوايي است مرکب از اجزای مختلف که در معالجه زهرهای حیوانی و امراض سخت استعمال می کرده اند و یکی از اجزای آن، گوشت افعی است که به پارسی تریاک گویند. (ن.ک شرح مثنوی شریف، ۱/۱۷۱)

هر غمی را فرجی هست و لیکن ترسم پیش از آنم بکشد زهر که تریاق آید سعدی

دمساز: همدم، همراز، هم نشین/ مشتاق: عاشق، آرزومند

قلمرو ادبی: زهر و تریاق: تضاد/ که دید: پرسش انکاری/ دو تشبیه در بیت/ مفهوم هر دو مصرع تناقض دارد.

قلمرو فکری: به عقیده عرفا، کسانی که از سر هوا هوس به موسیقی گوش دهند به منزله زهر است و برای صاحب دلان، حکم تریاق و پاد زهر دارد و به دل های مشتاق آرامش می دهد و بیت به همین مفهوم اشاره دارد که آیا تاکنون کسی زهر و پاد زهری مانند نی دیده است؟ (پرسش انکاری) معلوم است که ندیده است و آیا تاکنون کسی همدم و مشتاقی مانند نی دیده است؟ حتماً ندیده است. (پرسش انکاری) مفهوم: نی در عین درد آفرینی، درمان بخش نیز هست. ۲- قلمرو ادبی: راه پرخون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق/ بیت تلمیح به داستان لیلی و مجنون دارد./ نی حدیث... می کند: تشخیص و استعاره مکنیه

قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عاشقانی چون مجنون که سراسر درد و رنج است سخن به میان می آورد. ارتباط معنایی با بیت های زیر:

ناز پرورد تعّم نبرد راه به دوست	عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد	حافظ
بحرست بحر عشق که هیچش کناره نیست	آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست	حافظ
عشق شیرست قوی بنجه و می گوید فانی	هر که بگذشت زجان بگذرد از پیشه ما	ادیب نیشابوری
در ره پرخطر عشق بنان بیم سر است	بر حذر باش در این راه که سردر خطر است	وحشی بافقی
در عشق اگر بادیه ای چند کنی طی	بینی که در این ره چه تشیب و چه فراز است	وحشی بافقی

۳- قلمرو زبانی: محرم: رازدار، آشنا به حقایق عشق و حقیقت/ هوش: عشق/ بی هوش: مقصود کسی است که از عشق و حقیقت بی هوش و سرمست است و در اینجا بار معنایی منفی ندارد. عاشق واقعی/ مر: نشانه تأکید و همیشه وابسته به رای است که بعد از آن می آید./ «را» نشانه فک اضافه (مشتری زبان جز گوش نیست و نیز رای اضافه هم می تواند باشد: برای زبان مشتری جز گوش نیست.)

قلمرو ادبی: زبان و گوش: تناسب/ زبان: مجاز از سخن و کلام/ گوش: مجازاً شخص درد آشنایی است که از درد و ناله آن گوینده باخبر است./ بیت دارای تمثیل و اسلوب معادله است.

قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند؛ تنها، عاشق واقعی، محرم به حقایق عشق است؛ همان طور که گوش برای درک سخنان زبان ایزاری مناسب است. پس همه کس نمی تواند واقعیت آن سخنان را درک کند. برای درک آن باید انسان وجود خود را از او هام خالی کند. مفهوم: هر کسی شایستگی درک عشق را ندارد.

بیت با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

اسرار خرابات به جز مست نداند	هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است	عراقی
آهنگ دراز شب رنجوری مشتاق	با آن توان گفت که بیدار نباشد	سعدی
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی	گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش	حافظ

۱۵ در غم ما روزها بی‌گاه شد
روزها با سوزها همراه شد^۱
روزها گر، رفت گو رو، باک نیست
تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست^۲
هر که جز ماهی، ز آتش سیر شد
هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد^۳
در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید، والسلام^۴
مثنوی معنوی، مولوی

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز
هر کسی بر حسب فکرگمانی دارد حافظ
۱- قلمرو زبانی : بی‌گاه : مولانا مکرراً این واژه را در معنی بی‌وقت و به پایان رسیدن [هنگام غروب] به کار برده است.
بی‌گاه شد بی‌گاه شد خورشید اندر چاه شد
خیزید ای خوش طالعان وقت طلوع ماه شد
بگفتم : روز بیگاه است و روزه دور است، گفتا : رو
به من بنگر به ره منگر که من ره را نوردیدم
خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد دیوان شمس
این واژه را با «دیر شدن» در بیت زیر می‌توان هم‌معنی دانست: زیرا در هر دو بیت به معنی به پایان رسیدن عمر است.
قلمرو ادبی : بی‌گاه شدن روز : کنایه از سپری شدن روزهای زندگی/روز و سوز : جناس ناهمسان اختلافی/واج آرایی : تکرار مصوّت «ا» و صامت «ه»
قلمرو فکری : عاشق، عمرش را با درد و غم عشق سپری می‌کند و روزهای زیادی از عمرش با سوز و گداز عشق سپری می‌شود. مفهوم : عمر
عاشق با سخنیها و رنج فراوان همراه است و غم و اندوه عاشق تا لحظه وصال پایان ندارد. ارتباط معنایی با بیت زیر :

زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر
بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست حافظ
۲- قلمرو زبانی : بیت ۷ جمله دارد.
قلمرو ادبی : رفتن روزها و گفتن به آن : تشخیص/باک و پاک : جناس ناهمسان اختلافی/رو و بمان : تضاد فعلی/مرجع ضمیر تو : عشق به حق تعالی
قلمرو فکری : اگر روزهای عمر می‌گذرد، بگو بگذرد که هیچ باکی نیست و اهمیتی ندارد. تو، ای عشق باقی بمان که چون تویی پاک و مزه وجود
ندارد. مفهوم : بی‌توجهی به گذر عمر و توجه عاشق به جاودانگی عشق

۳- قلمرو زبانی : بی‌روزی : بی‌نوا، درویش/سیر شدن : بی‌میل شدن / هر که : ضمیر مبهم
قلمرو ادبی : ماهی : استعاره از عاشق و نماد عاشق واقعی/آب : نماد عشق الهی و معرفت/روز دیر شدن : کنایه از ملول و خسته شدن/سیر و دیر :
جناس ناهمسان اختلافی/ماهی و آب : تناسب
قلمرو فکری : همه کس، جز ماهی عاشق از عشق و غوطه خوردن در دریای عشق و معرفت سیر می‌شود و آن کسی که در راه طلب ملول و خسته
شود، از عشق بی‌نصیب و محروم می‌ماند و روزش به ملالت می‌گذرد.

ملاسی نیست ماهی را ز دریا
که بی‌دریا خود او خیزم نگرند
تو دیدی هیچ عاشق را که سیری بود از این سودا
تو دیدی هیچ ماهی را که او شد سیر از این دریا مولوی
۴- قلمرو زبانی : در نیابد : فعل مضارع منفی/والسلام : یک جمله محسوب می‌شود.

قلمرو ادبی : کوتاه کردن سخن : کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن/پخته و خام : تضاد/پخته : منظور عارف و اصل/خام : آن که راه عشق
نسپرد، بی‌تجربه در عشق/مصراع دوم ضرب‌المثل است.

قلمرو فکری : افراد بی‌بهره از عشق و بی‌نصیب از دریای معرفت الهی از حال عارف و اصل بی‌خبرند. پس سخن را باید به پایان برد و تمام کرد .
مفهوم : تنها عاشق دل‌سوخته حال عاشق را درک می‌کند.

بیت با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد :
هر که در آتش نرفت بی‌خبر از سوز ماست
سوخته داند که چیست پختن سودای خام سعدی
دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد
به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد مولوی
خامان ره نرفته چه داند ذوق عشق
دریا دلی بجوی، دلبری سر آمدی حافظ
پیرمیخانه چه خوش‌گفت به‌دردی کش‌خوش
که مگر حال دل سوخته با خامی چند حافظ
سعدی سخن یار نگوید بر اغیار
هرگز نبرد سوخته‌ای قصه به خامی سعدی

کارگاه متن پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : معنای واژه‌ها
□ معانی دیگر واژه دستور

(الف) در معنی وزیر

فخرالدین اسعد گرگانی	که با نادان نه شیون باد نه سور	چه نیکو گفت با جمشید دستور	– ز دستور و گنج‌ور و از تاج و تخت
فردوسی	ز کمی و بیشی و از ناز و بخت	همه بی‌نیازست و ما بنده‌ایم	
فردوسی	به فرمان و رایش سرافکنده‌ایم	دو دستور بودش گرمی دو مرد	
فردوسی	که با او بُدندی به دشت نبرد	ز گنج‌ور دستور بستد کلید	
منوچهری	خورش‌خانه و خم‌های نبید	– مُلکت چو چراگاه و رعیت‌ر مه باشد	
	جَلاب بود خسرو و دستور شبان است		

(ب) در معنی اجازه، فرمان

خواجو	طائران عشق را پروازگه جز طور نیست	عشق سلطانیست کورا حاجت دستور نیست	
مولوی	سَرّی که نَفکنده‌ست کس در گوش اخوان الصفا	خاموش کن آخر دمی دستور بودی گفتمی	
مولوی	گرچه ازرق پوش شد شیخ ما چون آسمان	تو مرا دستور ده تا بگویم حال ده	
منوچهری	چون با ضربان باشد و چون بی‌ضربان است	دستور طبیب است که شناسد رگ را	

(پ) اسلوب و شیوه

تو که طرح دیگری انداختی دل ز دستور کهن پرداختی [روش و شیوه] اقبال لاهوری

آموزه قلمرو ادبی : اسلوب معادله

زیب‌النسا	دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را	عشق چون آید بردهوش دل فرزانه را	
	در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه‌ای که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد. در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می‌گویند.		

توجه : در اسلوب معادله، مقصود شاعر یا نویسنده، در دو عبارت مستقل نحوی بیان می‌شود؛ به گونه‌ای که یکی از طرفین، معادلی برای تأیید مفهوم عبارت دیگر است.

سنایی	سنگ اگر لعل شود جز به بدخشان نشود	گر تورنگ آوری و طیره شوی غم نخورم	
بیدل	موج در بحر کمان می‌خیزد از قلاب‌ها	کج سرشتان را کشاکش دستگاه آبروست	

خرمن خود را به دست خویشتن سوزیم ما	کرم پیله هم به دست خویشتن دوزد کفن	سنایی
مستمع صاحب‌سخن را بر سر کار آورد	غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد	صائب
شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی	آشنایان را در ایام پریشانی بپرس	سلیم
عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را	سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را	غنی

کنج حکمت

آفتاب جمال حق

پادشاهی به درویشی گفت : که آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلی و قرب^۱ باشد، مرا^۲ یاد کن. گفت : چون من در آن حضرت^۳ رسم و تاب^۴ آفتاب آن جمال^۵ بر من زند، مرا از خود یاد نیايد، از تو چون یاد کنم؟ اما چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق^۶ خود گردانید، هر که دامن او بگیرد^۷ و ازو حاجت طلبد^۸، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند^۹ و عرضه دهد، حق آن را برآرد.^{۱۰}

فیه ما فیه، مولوی

۱- قلمرو زبانی : تجلی : نمودارشدن، پدید آمدن. در اینجا معنی اصطلاحی آن در عرفان و تصوف مراد است : «تأثیر انوار حق به حکم اقبال بر دل مقبلان که شایستگی ملاقات حق را به دل پیدا کنند. ج. تجلیات (فرهنگ فارسی، معین)/ قرب : نزدیکی مقابل بُعد

جامی درباره مراتب قرب می‌گوید : «بدان که مقریان از چهار حال بیرون نیستند : یا متحقق به قرب نوافل اند فقط. ایشان را صاحب قرب نوافل خوانند. و یا به قرب فرائض فقط. ایشان را صاحب قرب فرائض خوانند. یا به جمع بین القربین، بی تقید به أحدهما و بی منابوه که گاهی یکی باشد و گاهی دیگری، بلکه معاً به هر دو قرب و احکام آن متحقق باشند. این را مرتبه جمع الجمع و قاب قوسین و مقام کمال خوانند و آیت «إِنَّ الْوَلَدَيْنِ لَيُخَوِّنُكَ إِنَّمَا يُخَوِّنُ اللَّهُ بَدُّ اللَّهِ فَوْقَ أَيْبِهِمْ» (فتح : ۱۰). اشارت به این مرتبه است؛ و یا به هیچ یک از این احوال سه‌گانه تقید نیستند، بلکه مر ایشان راست که به هریک از قربین ظاهر شوند و به جمع بینهما نیز- بی تقید به هیچ یک از این احوال- و این را مقام احدیت جمع و مقام او آدنی خوانند و اشارت به این است «وَمَا زَمَيْتُ إِذْ زَمَيْتُ وَ لِكِنَّ اللَّهَ زَمِي» (انفال : ۱۷). این مقام به اصالت خاص خاتم النبیین- صلی الله علیه و آله- است و به وراثت و کمال متابعت، کل اولیاء را از این حظی است. (أشعة اللمعات، ۱۳۸۳ : ۴۷-۴۶). نک : مقاله مراتب قرب در عرفان اسلامی از داود حسن‌زاده کریمی‌آباد، ۱۳۹۱. سال اول، ش ۴)

۲- قلمرو زبانی : را در معنی حرف اضافه از (از من یاد کن).

۳- قلمرو زبانی : حضرت : قرب، حضور، نزدیکی. پیشگاه و درگاه الهی

۴- قلمرو زبانی : تاب : شعله و حرارت، فروغ، تابش

۵- قلمرو ادبی : آفتاب جمال : اضافه تشبیهی/ جمال : زیبایی. در اینجا مطلق جمال حق (ن. ک «درحقیقت عشق»، درس هفتم)

۶- قلمرو زبانی : مستغرق : آنکه سخت سرگرم امری و مسئله‌ای است. در تداول به صیغه اسم مفعول تلفظ شود. (فرهنگ فارسی، معین) در اصطلاح عرفان و تصوف، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هرچه نگرد تنها او را ببیند و در حقیقت به مقام فنا دست یابد.

۷- قلمرو ادبی : دامن کسی را گرفتن : به کنایه، متوسل شدن به کسی

۸- قلمرو زبانی : بطلبد : فعل مضارع التزامی

۹- قلمرو زبانی : کند : فعل مضارع التزامی

۱۰- قلمرو زبانی : دهد : فعل مضارع التزامی/ عرضه دهد : نشان دادن، عرض کردن/ «نخست آن به رشید عرضه کردند سخت شاد شد.» (تاریخ

بیهتی : ۲۲۴) / برآرد : برآورده می‌کند، فعل مضارع اخباری